رفیع الدرجات ذو العرش یلقی الروح من امرہ علی من یشاء من عبادہ

صاحب اونچے درجوں کا۔ مالک تخت کا۔ اوتارتا ہے بھید کی بات اپنے حکم سے جس پر چاہے اپنے بندوں میں

الحمد للہ والمنہ کہ مجموعہ مشہرکہ تالیف شریف زبدۃ المحققین۔ اسوۃ المدققین۔ فخر المتکلمین۔ قدوۃ [illegible] سند المفسرین۔ سید المحدثین۔ حافظ آیات رب العالمین۔ حضرت مخدومی و مولائی و جدی مولانا شاہ رفیع الدین صاحب۔ خلف ثانی فانی فی اللہ باقی باللہ حضرت شاہ ولی اللہ صاحب محدث دہلوی مسمی بہ

مجموعہ رسائل التسعہ

١٣١٣

برای فائدہ عام خاص و عام بخصوص متعلقین و متوسلین خاندان بتصحیح تمام احقر الانام خاکپائے علماء ابو الفضل سید ظہیر الدین عرف سید احمد بن مولانا سید معز الدین بن مولوی سید [illegible] الدین [illegible] نقشبندی غفر اللہ لہ ولوالدیہ ولاساتذۃ

در مطبع احمدی واقع دہلی [illegible] متعلق مدرسہ عزیزی مطبوع گردید

علاوہ ذیل کے ہر قسم کی کتابیں قرآن شریف حمائل شریف وغیرہ مطبع احمدی کی مفصل فہرست منگا کر ملاحظہ فرمائیں

کتب اخلاق و تصوف وغیرہ

سیر الاولیا - فارسی
تذکرۃ الاولیا - فارسی ۱۴ر
تاریخ الاولیا - اُردو ۶ر
آئین خاندان چشتیہ سہروردیہ
کے بہت سے اولیا کرام کی
عبادتوں و مجاہدوں اور
ریاضتوں اور کرامتوں
نہایت مفصل اور عجیب ۴ر
حالات ہیں -
اسرار الاولیا - فارسی ۴ر
سفینۃ الاولیا - فارسی ۸ر
حکایات الصالحین - اُردو ۴ر
مقاصد الصالحین - اُردو ۳ر
اسرار العارفین - ترجمہ اُردو
دلیل العارفین -
انیس الارواح - فارسی
ملفوظات حضرت خواجہ عثمان ہارونی
فضل الفوائد - فارسی - ملفوظات
حضرت سلطان المشائخ نظام الدین
حقیقت روح انسانی ترجمہ اُردو
رسالہ امام غزالی رحمۃ اللہ علیہ
قابل دید
دیوان حضرت مظہر جان جاناں
دیوان حضرت خواجہ میر درد فارسی
ایضا - اُردو
معمولات مظہری - فارسی
اثبات الباطن صحبتہ - اُردو
تحفۃ الاحرار جامی - فارسی
ارشاد الطالبین - فارسی

جمال العارفین - اُردو ۱ر
جمال السالکین - اُردو ۱ر
دیوان حضرت علاء الدین علی احمد صابر
نصاب پیران کلیر شریف - فارسی ۴ر
تذکرہ غوثیہ - اُردو
روضۃ الاقطاب حالات حضرت
خواجہ قطب الدین بختیار کاکی
رسالہ درد و غمناب - اُردو
تصفیۃ القلوب ترجمہ ضیاء القلوب ۴ر
سبحۃ الابرار - فارسی منظوم
شرح سینا نامہ عطار - سکندری
شفاء العلیل ترجمہ قول الجمیل
صراط المستقیم - فارسی
ضیاء القلوب - فارسی
طی الفرسخ الی المنازل
البرازق - اُردو
تحفۃ النصائح فارسی منظوم
فوائد الفوائد - ملفوظات
حضرت سلطان نظام الدین
مکتوبات قدوسی کلاں فارسی
گلزار ابراہیم - اُردو
مقالات صوفیہ - فارسی
اس کتاب میں حضرت
شاہ تراب علی کاکوروی
اور ان کے والد حضرت
شاہ کاظم قلندر علوی
نے تین سو صوفیہ کرام
کے حالات حضرت امام
جعفر صادق سے لیکر
خواجہ شمس الدین محمد

گو سونچ تک تحریری خوبی
ساتھ لکھی ہیں -
مکتوبات کلیمی فارسی
از حضرت شاہ کلیم اللہ
جہان آبادی -
مرقعہ شریف - فارسی
ایضا - اُردو
ملہمات - از حضرت
قطب جمال ہانسوی خلیفہ
حضرت بابا فرید گنج شکر
معہ ترجمہ اُردو -
کشف المحجوب - فارسی
حق نما - فارسی
مجموعہ مجمع البحرین - فارسی
المقالۃ الفصیحۃ فی الوصیۃ
والنصیحۃ - فارسی
مقالات نادرہ - فارسی
تحفہ مرسلہ -
انوار التہذیب منظوم فارسی
ارادہ - اُردو
فضل الہدیہ تاریخ و عظمہ
و فضیلت رسول شریف
تحفۃ الاسرار فضائل علی
و بشارات بلاغت اُردو
منتخب غزالی - فارسی
ارشاد مرشد - اُردو
مناسبے روحی نظم اُردو
مثنوی تحفۃ العشاق اُردو

کتب مناظرہ و مباحثہ و جواب

سیف المسلول علی من آذی
قدم رسول - اُردو
تحفۃ المسلمین ۔ جواب غیر مقلد
اُردو -
تنویر الحق - رد غیر مقلدین
از مولوی قطب الدین
سیف المسلول - جواب
در رد تاریخ
کشف الحجاب - رد غیر مقلدین
اُردو
جامع الشواہد فی اخراج الوہابیہ
عن المساجد - اُردو
رد المتقلدین
تنبیہ دیوبند
اُردو - نظم - رد
بشارات احمدیہ
القول الصحیح فی دفع
وسوسۃ القبیح
گلزار آسیہ - اُردو
رد غیر مقلدین - بہ عجیب
نافع کتاب ہے
فتوے علماء عرب شریف
اثبات مولود و قیام
اُردو -
فیصلہ رحمانی - اُردو
رد غیر مقلدین
نصرۃ الحق

رساله حل معما

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد حضرت اله و درود بر پیغامبر والاجاه و بر آل و اصحاب دین پناه بنده مسکین
محمد رفیع الدین بن شیخ الاسلام زبدة العرفا بالله سیدی و سندی ولی الله
ابن الشیخ العظیم مولانا عبد الرحیم اسکنهما الله فی العلیین والحقهما بسلفه الصالحین
وا مینماید که بعض یاران حل معمی از اسماء حضرت غریب نواز محمد گیسو دراز
قدس الله سره درخواستند آنچه حاضر الوقت شد بتحریر می آید قال العارف المحقق
قدس الله سره باسمه سبحانه الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی
مولیه محمد و آله اجمعین قوله تعالی وتلک الامثال نضربها للناس
لعلهم یتفکرون بدانکه ما چهار برادر بودیم یعنی کون و فساد چهار عنصر بودند از نه وجهه
یعنی در جوف نه فلک سه جامه داشتند یعنی نار و هوا و ما سطح ملون که از نفوذ نظر حائل باشد
بداشتند بلا اشتقاق فاند و یک برهنه بود یعنی ارض در دیده چشم آشکار بود آن برادر برهنه
در دست زر در آستین داشته یعنی زمین فاوان صور نوعیه و هیأت نوعیه در استعداد
داشت ببازار رفتیم تا جهت اشکار تیر و کمان بخریم یعنی همه در عالم ترکیب داخل شدند تا استعداد
بجای کسبی بدست آرند و تحصیل کمالات عالم تجرد نمایند قضا را هر چهار کشته شدیم یعنی با سیلان
قوای فلکی و روحانی از کواکب ارباب الانواع صور بسائط محض مضمحل گشت و بیست و چهار زنده
بر خاستیم بعد از فعل و انفعال بسیط و چهار قسم مزاج پیدا شد هشت مزاج اعتدال و هشت
مزاج غیر اعتدال و هشت مزاج اختلال بیانش آنکه تکافوء حقیقی حرارت

بابرودت و یبوست با رطوبت معًا محالست لاجرم مرکب را بجانبی انحراف خواهد بود اگر بیک
کیفیت بود چهار مزاج مفرد ست و اگر بدو کیفیت غیر متضاد بود چهار مزاج مرکب ست این
هشت مزاج اگر با فعال مبنیه مرکب ملائم ست مزاج اعتدالی ست و اگر مخالف افعال ست مزاج غیر
اعتدالی ست و اگر منافی بنیه ست مزاج اختلال ست و مختل ست که بیست و چهار قسم ترکیب مراد باشد
تصویرش آنکه مساوات چند جزء غیر مغلوب مرکب شد یعنی انحلال ترکیب ست بسبب ثنائی و کلی میول
و جزء مغلوب قاصر بر اجتماع نتواند شد لاجرم یکی غالب خواهد بود پس بیش ترکیب ثنائی دوازده محسوس
شوند و چهار ترکیب ثلاثی نیز دوازده و یک ترکیب رباعی چهار ازین بیست و هشت و ثنائی
آب و آتش و دو ثلاثی ایشان با هوا فاسد ست که هوا مغلوب ست بسبب رقت قوامش الا انحراف
ست و بسبب آن لطیف جوهر رنگ شریک غالب گرفته نه دافع مغلوب میشود بیست و چهار ترکیب
باقی صالح باشند آنگاه چهار دیدیم یعنی بعد از استقرار مزاج چهار درجه کمال اولی طبائع
بیش آمد که هر یکی برای صدور آثار چون کمالست سه ناقص بودند یعنی صورت معدنی و
نباتی و حیوانی از وصول بعالم تجرد قاصر اند و یکی نه خانه و دو گوشه نداشت یعنی نفس ناطقه
که صورت انسانی ست دو جزء ماده و صورت و دو طرف امتداد نداشت که مجردات بود
آن برادر زردار گمان بی خانه و بی گوشه تجرید یعنی بدن ارضی نفس ناطقه را قبول کرد بیز چه
می بایست یعنی نفس ناطقه را برای ایصال امور خانه چه از ذات خود قوای ادراکیه
می یابند چهار تیر دیدیم سه شکسته بودند یعنی چهار قوت یافت یکی حس مشترک که دریابنده
صور جزئیه ست. دوم وهم که دریابنده معانی جزئیه است. سوم عقل که دریابنده
کلیات ست این هر سه شکسته پای اند بانچه نظیر ندارد و منتزع از محسوسات نیست نمی
رسید و یکی پر و پیکان نداشت یعنی چهارم که نور ایمانست از پریدن و زوال و خلیدن
و شبهات در امان ایمن ست فَاِنَّ الْیَقِیْنَ مَالَا یَحْتَمِلُ النَّقِیْضَ حَالًا وَمَآلًا آن تیر
بی پر و پیکان تجرید یم و لطلب صید بصحرا شدیم یعنی بشرف ایمان صحیح مشرف گشته

تا یابد آن طالب کشف حقیقت گشتیم و تحقیق این نکته آنست که هر نوع علمی که بحصول
صورت باشد خالی از کیفیت و طلبیت نیست راه بسوی بی کیف واصل محض ندارد وسیلهٔ
وصول آنحضرت جز معرفت اجمالی لحاظی صرف که ایمان بالغیب نام دارد نتواند بود -
چهار آهو دیدیم یعنی بالطفیل و دوام توجه بعالم اطلاق چهار حقیقت مشهود گشت سه مرده
بودند یعنی سه حقیقت که باصطلاح اهل تصوف ناسوت و ملکوت و جبروت - و باصطلاح
اهل اشراق برازخ و مثل و انوار - و باصطلاح اهل حکمت طبیعت و نفس و عقل باشند
اعدام امکانی اند و در قبضهٔ غیر کالمیت فی ید الغسال - جان هر یکی که مدبر و باطن اوست
درو خارج ست - جان ناسوت ملکوت و جان ملکوت جبروت و جان جبروت لاهوت است
و یکی جان بداشت یعنی چهارم که حضرت لاهوت ست مدبر باطن ندارد بلکه خود قیوم همه و
ابطن البواطن ست و بذات خود زنده و جان همه ست آن برادر زردار برهنه کمان کش
تیر انداز آن کمان بیخانه و بی گوشه آن تیر بی پر و پیکان بران آهوی بیجان زد یعنی
آن شخص یعنی انسانی صادق الایمان ذات مقدسه را هدف همت ساخته و آلات و معدات
فطری و کسبی فراهم آورده و کشش و کوشش علمی و عملی نموده و طی مراحل و اذات کرده از علم الیقین
بعین الیقین رسید و چون مجذوب سالک بود از راه اندراج النهایة فی البدایة و یومن وراء الحجب آشنا
حضرت لاهوت گردید کمندی سه می بایست تا صید را بفتراک بندیم یعنی معامله و علاقه می بایست
که از عین الیقین بحق الیقین بر آید و از تعلق بتخلیق گراید چهار کمند دیدیم سه پاره و یکی دو
کرانه و میانه نداشت یعنی چهار معامله پیش آمد خوف و طمع و محبت که سه آلودهٔ غرض و
قابل انقطاع بودند و چهارم فنا فی الوحدة که محل طرفین و وسط ندارد صید را بدان کمند بیکرانه
و بی میانه بر میان بستیم یعنی بواسطه معامله چهارم اندرون جان را آشیانهٔ همای لاهوت ساختیم
و بطریق مطالعهٔ وحدت در کثرت جمال محبوب در خود دیدیم و از حق الیقین بهره یافتیم خانه می بایست
که مقام کنیم و صید را پخته سازیم یعنی قانون و طریقه می بایست که بواسطه ملازمت بر آن

از حق الیقین بحقیقة الیقین و از تحلق بتحقق عروج نموده شود و جمیع لطائف و طبقات
را برنگ معرفت منصبغ ساخته و حجب وجود را فرق کرده آید چهار خانه دیدیم بهم در هم افتاده
یعنی چهار طریقه یافته شد روش اهل شریعت که مبنی بر تصحیح عبادات و اصطلاح معاملات و
تهذیب اخلاق و تعمیر اوقات باوراد است و روش اهل عزیمت که مبنی بر مراعات پاس
و حساب و خواندن اسماء و موکلات است و روش اهل طریقت که مبنی بر محافظت انفاس
و جلسات و ذکر با ضربات و تصورات است و اهل این هر سه با هم منازعت و مناقشه دارند و
از خرق حجب وجود فرو مانده اند و هیچ سقف و دیوار نداشت دران خانه بی سقف بی دیوار
دیدیم یعنی چهارم راه اهل حقیقت که مبنی بر دوام شهود و تنزیه معبود و نفی وجود و بذل
موجود بطفیل جذبه سلب وجود است این راه از سقف تقلید و دیوار قیود و رسوم بر تر
است مخصوص بتربیت الهی که و وجدک ضالا فهدی اشارت باوست حواله نموده
اسما و صفات می نمودیم در هیچ دیدیم
... هیچ حیله و دست با آن نمی رسید یعنی وصول تجلی ذات ... منبع
مجمع اسما و صفات و معدن ارزاق روحانی و جسمانی است منظور افتاد که تمام قوای
بشری از ان قاصر بودند و بجز غایت انکسار و نفی آثار و اعیان با نجناب راه نبود که
اقرب ما یکون العبد الی ربه و هو ساجد رفرفی از السنت چهار گره خاکی زیر پای
کندیدیم یعنی چهار درجه طرف بطون فرو رفتیم و چهار طبقه را از مالوفات خود بر کندیدیم و
بدن را در ریاضت و نفس را در مجاهده و قلب را در مشاهده عظمت و روح را در شغل
احدیت بنوعی از تلاش محو ساختیم تا بعد صحیلی الحق گشتیم و مقام کان الله و لم یکن
معه شیء و هو الان کما کان حاصل شد و اگر خواهی بدن و نفس را یکی گیری
و چهارم عین ثابته شماری چنانچه پیش عظمای محققین مسلم است که ما دام نظر العین
عین ثابته را اسمی که مبدأ الیقین اوست بگذرد و خلع طوق استعداد جزئی نموده

تا شیون ذاتیه نرسد بحقیقت تجلی ذات بدون آمیزش رنگ مرآت استعداد متجلی له
وصل نشود دست بآن دیگ نرسید یعنی تجلی حقیقی ذات میسر گشت و در مرآت وحدت مشاهده
کثرت اسما و صفات الهی و تعینات و اعتبارات امکانی بحصول انجامید بدانکه مراد از
نفس روح هوائی است و از قلب نفس ناطقه و از روح وجود یکه وقت میثاق بود و از
عین امتیازی که در عالم الهی بود و از شیون ذاتیه اندراج و اتحاد با ذات صرافت
پیش از تمیز علمی و عملی چون شکار پخته شد شخصی از بالاے خانه فرود آمد که بخشش من
باید که نصیبے مفروض من دارم یعنی چون عارف منتهی شد و مظهر مجموع کمالات و متحقق
بجمیع شیون و صفات گشت دهر شاخے خط خود از وی بگرفت شان اسم المضل که مظهر او
ابلیس است ظهور کرده مقابل شد که بتصدیق لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا
حصه من نیز حواله کنید برادر کامل مکمل در کمین نشسته بود یعنی فیض روح القدس که مصداق
وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ منه باشد بهر محافظت بمقتضاے فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا آفرین چالاک بود استخوان آن شکار را از دیگ بر آورده بر تارک سر وی زد
یعنی عقده مالاینحل فرو بینی که مقتضای کثرت اسما است بنا بر غیریت موسوم نموده سر دفتر
حجاب ساخته در نظر خلائق علم کرد چون استخوان تحلیل نمیشود و عمود بدن است و این عقده نیز
نمی کشاید و مدار انتظام نشاتین است تعبیر با ستخوان بر مطابقت درخت سبزے از
بالاے پشته او بیرون بر آمد یعنی نخل طبیعیات وجود را که قدم شخص اکبر است و مسمی است
بهیولی اجسام و نموده وحدت ذات است از تحقق داشته و کثرت صوری جواهر و اعراض
که بر صفحه او شگفته و شاخ و برگ آورده اولا موجب تحیر ناظران نموده همگنان را
از خود رفته مست و مدهوش ساخت که از حقیقت خود غافل بلکه منکر گشتندگان چون حقیقت
سنجار سکر است تعبیر باو مناسب افتاده بر سر درخت زرد آلو رفتیم یعنی تا بنا بمقتضاے
موافقت و مخالفت طبع و طلب مرغوب هر یب از نا مرغوب سرگردان شدند چون رنگ زرد

ول فریب است که صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ به زرد آلو تعبیر رفت یا خربزه کاشته بودند
یعنی شاینا گرفتار لذت و حلاوت و منهمک در لغویت و فریب که همو خربزه حاصل است کشتند
بفلاخن آب می دادند یعنی تقاضای نفس و هوا را پامالی و عقائد باطله پریشان رجماً بالغیب
پرورش می کردند از ان وحشت بازنجانه فرود آمدیم یعنی کاملان در باطن خود اندیشیده
نیایش بحضرتِ عزت بردند که باز داشتن مردمان از مشتهیات محال و صحبت با خلق
و تالیفِ ایشان از برای هدایت بی زر و دولت دشوار بوسعت خلق ضرور ورد
فتوح ظاهر منظور قلیله زرد که ساختیم و بدنیا گذاشتیم یعنی فتوح ظاهر را فائده خلق عوام
ساختند و بیشتر مباح داشتند چون رنگ ایشان زرد هست بزردک مناسبت دارد
چندان خوردند که آماس شدند و پنداشتند که فربه شدیم یعنی طالبان دنیا بحرص
تمام تمتع گرفتند و گمان بردند که بسعادت رسیدند از خانه بیرون نتوانستند رفت در سجنِ
خود ماندند یعنی محبت دنیاوی و تیرگی باطن و آلودگی شهوات و اخلاق ذمیمه و عقائد
سخیفه در دل ایشان قرار گرفت تا که زهد و طاعت بر ایشان سخت دشوار و موت
بغایت ناسازگار و خونخوار گشت و دلهای ایشان با این پلیدی پای بند ماند و درین زندان
گرفتار و ما بآسانی از کید خانه بیرون شدیم یعنی مثل ما جمعی که توفیق رفیق و طوق
جذبهٔ الٰهی زیور گردن ایشان بود بآسانی از غرور دنیا و فریب آن برستند و برجستند
و از مکر الٰهی وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ و بتسویل زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ
نجات یافتند و بدستاویز فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ درآویختند و پیوستند
و بمقر فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ جا گرفتند و بمقصد قصوی رسیدند۔
ارباب تعرف برین حالات بازنمانند یعنی اهل معرفت باین حجت گرفتار نمی شوند که
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ
و درین فقره اشارت که وسیلهٔ نجات از مهلکه بهتر از علم حقیقت و صحبت اهل آن است این ست

انچه اندیشه این شرمسار را آن رسید تا مراد مصنف چه باشد و الله اعلم مخفی نماند که نام این
رساله برهان العاشقین بنظر آمده چون مشتمل ست بر سرگذشت طالب از مرتبه جمادیه
تا بلوغ باعلی مرتبه کمال لهذا تسمیه این بجاست - وَالحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ عِنْدَهٗ عِلْمُ الْخَفِیَّاتِ
وَمِنْ جُوْدِهٖ نَیْلُ الطَّلَبَاتِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی مُحَمَّدٍ صَاحِبِ الْاٰیَاتِ الْمُحْکَمَاتِ
وَالْمُتَشَابِهَاتِ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ اَنْجُمِ الْهِدَایَاتِ وَنَسْاَلُ اللّٰهَ الْعَفْوَ
وَالْهِدَایَةَ فِیْ جَمِیْعِ الْحَالَاتِ تالیف شد بتاریخ سیزدهم شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۲۰ھ

رساله شرح چهل کاف

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِنَا الْمُرْسَلِیْنَ
وَعَلٰی اٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ اَجْمَعِیْنَ اَمَّا بَعْدُ فیقول العبد المسکین محمد رفیع الدین الحقه الله
تعالی بسلفه الصالحین هذا شرح مختصر للابیات القافیة الکافیة المنسوبة الی شیخ الثقلین
نور اهل الکونین صفوة الاصفیاء وسلطان الاولیاء امامنا وسیدنا الغوث الاعظم
الشیخ ابی محمد محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه وعن اسلافه واخلافه
اجمعین اخرجت معانی مفرداتها علی حسب النسخة التی وصلت الی بکتاب القاموس
والله اسأل التوفیق کَفَاکَ رَبُّکَ کَمْ یَکْفِیْکَ وَاکِفَةً * الجملة الاولی اما دعائیة
او خبریة ذکرت تقویة للرجاء والتوکل وتوسلا بالاعتیاد بالنعم السابقة الی الاستحقاق
للنعم اللاحقة من کتاب الکریم جل مجده وکم خبریة فی محل النصب علی المصدریة او الظرفیة
والمضارع بعدها للاستقبال او الحال والاستمرار والکفایة فی لغة العرب یتعدی الی
المفعول الثانی بلا واسطة حرف الجر والوکف چکیدن فالواکفة کالنازلة والواقفة

كناية عما ينزل من سوء القضاء من المحن والبلاء وهي مفعول ثان للمضارع وحذف المفعول
الثاني من الجملة الاولى لقصد التعميم مع الاختصار المعنى كفايت كرده است ترا پروردگار
تو بسيار كفايت ميكند ترا از مصيبتها كفكافها كمين كان كمن لكك الكف كالكف
لازم ومتعد بمعنى الصرف والانصراف وهو مبتدأ وما بعده خبره والجملة صفة لواكفة والكمين
وهو الكمون في الحرب مصدر بمعنى الاختفاء ترصدا للعدو والجملة بعده صفة له وكان تامة
واللكك كصُرَد في كتاب العسكر المزدحم وكلتف مخفف لكيك بذلك المعنى ويوجد في اكثر النسخ
كلك بتقديم الكاف على اللام ويفسر بالعيّاد ولم اجده في اللغة فالانصراف الكاف
متعد بعن فالمراد انصرافها عنك كيده ومكره كالكمون العسكر المزدحم على نية الهجوم والغارة
او المراد حاصل المصدر اي اجتنابها وركودها عنك وان كان متعدا بالى فالمراد ان
الآفات حيث لم ينزل تواردا قوما بعد قوم وحينا بعد حين فاصابتها ليس اول مرة
بل عود وانصراف وفيه ايماء الى ان توجه البلاء كانه انحراف من سنته الطبيعي فان
دخول الشر في القضاء بالعرض المعنى كه بازگشتن آن بازاستادن آن مانند
كمين كردن سپاه است كه باشد از لشكر درهم آمده تكك كاكك الكك
في سبل كالكك من باب ضرب معناه بازگشتن وحمله آوردن والجملة
صفة ثانية للواكفة والمصدر بعده مفعول مطلق للتاكيد والتمهيد للنعت بالتشبيه
والكك الثاني يراد به العطاف لبعض الاجزاء الى بعض والكك مضاف اليه الحبل
الغليظة والقيد من الليف والخوص والتشبيه صفة المصدر والكبد بفتح الباء
الشدة والصعوبة ومنه قوله تعالى لقد خلقنا الانسان في
كبد والظرف هو الجامع للتشبيه وهو متعلق بمعنى التشبيه المستفاد من الكاف اي القبول
الواكفة فالعطاف القيد لصاحبه بالاحاطة واللزوم في الفرد الضيق وفاعل الجملة
ضمير موصوفها المعنى حمله ميكند حمله كردني مانند پيچيدن رسن سطبر در سختي ومشقت

تَحْكِي مُشَكْشِكَةً كُكَكْ كَكَكِ ﴿ هذه صفة ثانية للواكفة
والمشكشكة تونث اسم الفاعل من مضاعف الرباعي والشكشك الطعن بالرمح ونحوه
وايضا السلاح الحاد الطرف كالرمح وشبهه فهي صفة لجماعة ذات السلاح او لالة حاد
هي مفعول تحكي وضمير الفاعل راجع الى الواكفة والككك كهدهد الصغير والضخم من الابل
والتشبيه صفة مشكشكة والككك بفتحتين الجمل الصلب المكتنز اللحم صفة لككك المعنى
حكايت ميكند آن مصيبت جماعه سلاح پوش را با نيزه تيز را مانند شتر جوان فربه سخت
گوشت كَفَاكَ مَا بِي كَفَاكَ الْكَافُ كُرْبَتَهُ ﴿ الخطاب
للقلب جملتان دعائيتان وما موصولة والمراد بها الآلام والاحزان وبي صلتها والباء
للملابسة فان كانت الآلام حاصلة فالملابسة خارجية وان كانت متوقعة فالملابسة علمية
اي ما في علمي من صنوف المحن وفاعل الفعل الاول ضمير الرب تبارك وتعالى وضمير البارز
والموصول مفعولاه وفاعل الفعل الثاني لفظ الكاف بعد كان الضمير وهو مرخم الكافي
بحذف الياء نحو قوله تعالى يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ ومفعوله الثاني كربته والكربة شدة الهم
وتفرق البال وضمير الغائب المجرور بالاضافة راجع الى ما موصولة المعنى كفايت كناد
ترا پروردگار تو اے دل من از انچه با من هست يعني در علم من هست كفايت كناد ترا از
رنج وكلفت آن يَا كَوْكَبًا كَانَ يَحْكِي كَوْكَبَ الْفَلَكِ
المراد بالكوكب القلب العالي الهمة الرفيع المنزلة المنيرة بنور العقل او الفهم او بنور الحضور بين يدي
الله سبحانه والالتجاء اليه ونصب المنادي المعرفة بالنداء على انه شبه المضاف بناء على
نية تقييده بالوصف كما قال الشاعر شعر يا مطلبا ليس في غيره ارب ﴿ اليك آل المنتهى
وانتهى الطلب ﴿ وورد في الدعاء يا حليما لا تعجل ويا جوادا لا تبخل المعنى اے ستاره
كه حكايت ميكند ستاره آسمان را ﴿ فكلمة كان زائدة في المعنى والنكتة فيها الاشارة
الى استحكامها في هذا الوصف واذا انتهى الحل ناسب التنبيه على فوائد الاولى ان

ملاك استجابة الدعاء بعد موافقة القدر صدق التضرع وهو قد ينشأ من ملاحظة حال المدعو
في عزته ورحمته وقد ينشأ من ملاحظة الداعي حال نفسه في اضطراره وعجزه عن مقاومته
حاجته والاولى اكثر ما يكون للخواص والثانية يكون للخواص والعوام جميعا فصاحب الابيات العليا
اجمل الاولى في صدر الابيات عند ذكر الكفاية والتربية وتوالي النعمة المألوفة والمبادرة
وبالغ في ذكر الثانية حيث وصف الواكفة بثلث صفات فالاولى حالها قبل الوصول
والثانية حالها بعد الوصول والثالثة حالها في نفسها وختم الدعاء بذكر الاسم الكافي
ردا للعجز الى الصدر واعترافا بحسن الظن ولا يخفى حسن هذا السياق وكونه ادعى الى الاجابة
الفائدة الثانية ان الابيات قطعة من بحر البسيط المثمن الاجزاء واصله مستفعلن
فاعلن اربع مرات وهي من العروض وضربها مخبون والبواقي قد تسلم على الاصل
وقد يخبن فيصير مفاعلن وفعلن وقافيتها متداركة مطلقة مكسورة مجراها وهي
موصولة بالياء عندنا وعند غيرنا بالالف وقد يقع تكلفات ركيكة جداً ك —
الفائدة الثالثة بلغني ان من ترك الحيوانات والمنهيات يوم الثلثاء
وابتدأ من نصف ليلة الاربعاء بعد الغسل وتحية الوضوء فقال يا جبرائيل بحق الكاف
اجب واطع وسخر لي في قضاء حاجاتي وحصول مرادي بلا مهلة ولا مكث والف
قلوبنا بين قلوب الأمة بحق كفاك وارني عالم الارواح في هذه الساعة سريعا
كفاك ربك الخ واتمها الفقرة وقرأ صدر كل آية بهذا الدعاء وختمها به صائم
نهارها ودوام على قراءة كل سبع ايام مع كثرة السكوت والعزلة
والتوجه الى الله سبحانه في استكشاف اسرارها و
تأثيراتها يرى العجائب باذن الله
وعند هذا تم الكلام

والحمد لله وحده والصلوة على نبيه الذي لا نبي بعده اول صفر سنة ١٢٢٢ه [illegible]

رساله جواب سوالات اثنا عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

حافظ صاحب گرامی مرتبت امام شاه سلمه الله تعالی از فقیر رفیع الدین بعد از سلام مسنون الاسلام واضح باد که رقیمه کریمه رسید مطالب چند مرقوم بود اجوبه آن نوشته میشود

سوال اوّل آنکه پیش فقهای حنفیه مسح ربع لحیه فرض است و در حدیث شریف است که حضرت صلی الله علیه وسلم زیر زنخ را تر کردند اگر ربع لحیه را مسح فرض شد زیر زنخ را تر کردن چه حاجت است جواب مسح ربع لحیه فرض است و تر کردن زیر زنخ از حد وجه خارج است شستن آن بالضرورة از فرض خارج است همچنین کث اللحیه یا غسل جانب خفی سنت است پس در فرضیت مسح ربع لحیه شستن زیر زنخ تعارض نیست ؛

سوال دوم آنکه روز قیامت که لقای حضرت باری جل شانه خواهد شد چه طور خواهد شد در تجلی ذات یا صفات جواب این فقیر در رساله در رو در باری تفصیل مستوفی در این باب نوشته است که اظهار آن درین مقام طولی دارد اما سخن مختصر این است که متفق علیه اهل سنت و جماعت است که دیدار الهی در جنت بی کیف خواهد بود یعنی بغیر لون و شکل و بعد و جهت تصویر اینمقام محققان اهل عقل و کشف بچند وجه بیان فرموده اند حکیم ابو نصر فارابی در کتاب فصوص خود میگوید که انکشاف شی گاهی بر وجه جزئی شخصی می باشد و گاهی بوجوه کلیه که عنوان یک شخص یا اشخاص کثیره شود اوّل را رؤیت و ثانی را معرفت و ثالث را علم گویند حاصل در وقت تعلق بدن از حق سبحانه قسم ثانی است و بعد خلع بدن این معرفت ترقی نموده بدرجه اول خواهد بود

این را تعبیر برویت نموده می شود و این کلام نقل مضمون اوست نه ترجمهٔ عبارت او
و حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند جزمی و لذتی که بمبصر و باصره را در وقت معاینه حاصل
شود بقدرت الٰهی جل شانه بنسبت آن ذات مقدس بیچون همان جزم و لذت در مبصر و
باصره پیدا خواهد شد و این را بجز ابصار و رؤیت تعبیر نتوان کرد که عبارت دیگر مشعر
بر کمال انکشاف نیست و درین نقل هم اندک تغیرے و اصلاح کرده شده یعنی در کلام حضرت
ایشان حصول جزم و لذت در باصره نبود و اتفاق علماست که رؤیت نام همان ادراک
هست که بتوسط حاسه باشد نه مجرد ادراک قلبی و الا این قول موافق تاویل اهل
اعتزال مے شود بنابران دو سه حرف درین زیاده کرده شد و از کلام بعض دیگر
مستفاد میشود که رؤیت در شاهد متحقق مے شود بحصول ظل مرئی در جلیدیه از انجا
در مجمع النور و از انجا در حس مشترک و از اینجا نفس ناطقه صورت خیالیه و وهمیه و عقلیه
تجرید مے کند و درهمین رشته نزول میکند که علم عقلی بواسطهٔ وهم و خیال بحس مشترک
نزول میکند و شبیه حالت ابصار حاصل مے شود اما چونکه تا جلیدیه نزول نیست
ابصار حقیقی نتوان و دران جهان که نفوس مقدسه و مطمئنه گشته بکمال اقبال
بجانب مبدأ پیدا میکنند اشعهٔ نورانی آن ذات مقدس بر قوت عقلیه و وهمیه بر تو می زند
و از انجا بخیال و حس مشترک نزول میکند و بسبب شیوع فیوض الٰهی و قوت مدرکهٔ انسانی
و رفع موانع نوم و تعطل حواس در مجمع النور و جلیدیه هم ریزش خواهد کرد همچنانکه خیالات
درین جهان در جهت و مکان نیست آن معاینه حقیقیه نیز در جهت و مکان نخواهد
بود و دیگرے گفته است که در حدیث شریف انجه در باب رؤیت وارد شده
بر نفی جهت و سلب لوازم جسمیت ایماے نمی دهد اینقدر نیست که آن تجلی عیانی
صوری از سائر مظاهر بوجوه امتیاز میدارد اما از سائر مخلوقات که نیز مطالعه صفات
آنجناب اند لیس بانکه ظهور ذات درانمقام بعنوان الوهیت هست و در سائر مظاهر

بعنوان خلیقة و انواع کائنات چنانچه از نار حضرت کلیم ندای انا الله لا اله الا انا متجدد
اما از سائر تجلیات صوری و خیالی و حسی اینجا نیست بدین وجه است که ظهور ذات مقدس
در این مقام بصورتی مباین صور کائنات معلومه و مقرون بتجدیدی از عظمت و کبریا
و نور و بها و جمال و صفا و شمول کمالات ذاتی وا نما خواهد بود که حوصلهٔ ناظر اکمل و
اشرف را در وهم و عقل خود گنجایش ندارد و هر گرا از ان در تصور آوردن نمی تواند
وانچه اهل سنت نوشته اند که رویت الخیالی بی کیف است برای دفع اشکالات
معتزله از ثبوت لوازم جسمیه گفته اند چون حقیقت تجلی دریافت شود جمله اشکالات
انهم میپاشند و معهذا بعضی اکابر میفرمایند که نفس را بسبب استغراق قومی در شهود
حق احساس هیچ غیر از زمان و مکان و جهت و وجود خود و غیر خود نخواهد بود همین را
معائنه بی جهت و شکل و لوازم جسمیه میتوان گفت بالجمله همچنانکه گفته می شود که
زید و عمرو را هر جا دیدیم و حال آنکه سوای بعضی اعراض ایشان ندیده ایم هرگاه
این مسامحه تغیر در شاهد که موضوع له لغوی لفظ رویت است جاری باشد
در غایت ترفع آن چرا باید کوشید و چرا التزام باید کرد که کنه ذات صرف که از
تعلق ادراک و فهم مبراست در قید حواس و ابصار افتد و این رویت در حق خواص
و عوام بسه وجه مختلف می شود یکی بحسب قرب و بعد دیگر بحسب قلت و کثرت
و دیگر بسبب زیادتی معرفت صفات و کمی آن که در دارالکتب شده و تائید این
که مشتبه نیست که بدن ارضی را بنسبت روح حیوانی در وجدان بدل ذات مقدس
حجاب زیاده تر است و روح حیوانی همچنین بنسبت عالم مثال علوی که مقام ملائکه
مقربین چون بعالم مثال ترقی نما بصورت همان عالم اکتساب کند و بدن او بحکم
ارواح علویه پیدا کند انچه در ینجا غیب است انجا شهادت گردد و وأشرقت الأرض
بنور ربها و حقائق اعمال و هیاکل ملائک و احوال جنت و نار معاینه شود الا زم

اعظم تجلیات الٰهی را که کارخانهٔ تدبیر و فیضان قضا و قدر و نزول شرائع با ایشان و صدور
امر و نهی ملائکه از آنجاست بحسب مراتب اتصال النفس آشکار گردد و تجلی شود و جوارح
بدن تبعیت و قوی روح مطیع آن واردات گردد یقین است که حالت معاینه
بصری حاصل خواهد گردید والله اعلم بالصواب سوال سوم اینکه نوشته اند
که ذات حق الآن کما کان است و در اکثر ادعیه آمده سبحان من لا یتغیر بذاته
ولا بصفاته بحدوث الاکوان و حق تعالی این قدر مخلوقات کرد
و با وجود ظهور مخلوقات در ذاتش و صفاتش تغیر نیاید در فهم نمی آید جواب
مثال ظهور کائنات از حق سبحانه و تعالی ولله المثل الاعلی من کل ما یفهم
و یبدی ظهور صور در آئینه است آئینه ذاتی است که جرم معین است و صفاتی خارجیه
لازمه از قدر و شکل و رنگ و شفافی و نشیب و فرازی در سطح و مانند آن و صفاتی
است خارجیه عارضیه مانند برگشتن روی از غرب بشرق و از زمین بفلک پس
تغیر دو قسم صفات مستلزم تغیر عین آئینه است که اینهمه صفات در ظرف حصول
چو آئینه حاصل است واما صورتهای مرئیه در آن مطلق در آن ظرف حاصل نشینند
نه بظهور حقائق آنها در ذات و صفات آئینه تغیر نمی افتد اگرچه هزاران هزار صور
نیک و بد و پاک و ناپاک در وی نمودار گردد والله اعلم بالصواب سوال چهارم
کافران بزور خود بر ملک تصرف یافتند و مدت مدید ملک مذکور در تصرف آنها
ماند پس ملک مذکور در کدام وقت و در چه حد ملک می شود و کدام شرائط است
که دادن ایشان از آن ملک و هبه کردن از آن ملک در حق کسی حلال شود
و همین صورت اگر مسلمانان متصرف شوند و بکسی بدهند گرفتن آن روا باشد یا نه
جواب اگر کفار بر اشیاء منقوله متصرف شوند چون بدار خود میبرند مالک
می شوند واما چون بر ملک متسلط می شوند پس در آنکه این ملک دار الحرب میشود

اختلاف است بعضی میگویند که دار اسلام هیچگاه دار الحرب نمیشود و بعضی میگویند که چون
دار الاسلام بدو محیط باشد دار الحرب نمی شود و اگر بدار الحرب متصل گردد دار الحرب
مے شود و بعضی گویند مادام که یک شعار از شعائر اسلام بوجه اعلان ظاهر باشد
دار الحرب نمی گردد و چون همه شعائر الاسلام موقوف گردد دار الحرب میگردد و بعضی
مے گویند که اگر یکے را از شعار اسلام موقوف سازند دار الحرب مے شود اما ارجح
وارجح آنست که مادام که حرب قائم است و مسلمانان از استخلاص آن ملک متقاعد
نگشته اند و استیلاء کفار بحدے نشده که هر چیزے از شعائر اسلام که خواهند
موقوف سازند و مسلمانان بے استیمان ایشان اقامت دارند و بر املاک خود
بے اذن ایشان متصرف اند آن ملک دار الاسلام است و دار الحرب نشده و
تصرفات عارضی ایشان معتبر نیست و بعد تسلط اسلام آن تصرفات اعتبار
ندارد و چون مسلمانان از جنگ برگردند و متقاعد شوند که فکر جمع اسباب دیگر داشته
باشند اما از مقاومت در مانند و اقامت مسلمانان باستیمان ایشان گردد
و تصرف بر املاک خود باذن ایشان کنند و جریان شعار اسلام از راه بے تعصبی
ایشان باشد نه از روی قوت مسلمانان آن ملک دار الحرب میگردد و تصرفات
ایشان جائز است و هبه ایشان جاری و اما غلبه و تسلط مسلمانان بر بلاد کفار
پس تصرفات ایشان دران ملک جائز است در اموریکه موافق شریعت اند
و در غصب اموال مسلمین نیست والله اعلم بالصواب سوال پنجم صلوة الوسطی
کدام است و فرضاً اگر یکے وسطی مے شود چهار نماز باقی مے مانند و اقدر کمال از اینها
بر میخیزد جواب در صلوة الوسطی هفت قول است یقین هر یکے از پنج نماز
قول است و مجموع نمازها قول ششم و مبهم بودن بدستور ساعت جمعه و لیلة القدر
و اسم اعظم قول هفتم اما اصح و ارجح همین است که صلوة الوسطی در نفس [illegible] او این است

بلکه در محافظت آداب زائد است چو وقت مستحب و جماعت و مسجد و اسباغ وضو و مسواک و
اذان و اقامت و مزید اطمینان و کثرت اذکار و مزیت تاکید درین امور از قبیل مزید
فضل بر فاضل نه فاضل بر ناقص در ثبوت این قدر تفاوت خود شبهه نیست والله اعلم
سوال ششم شریعت معلوم است که احکام ظاهری را میگویند و بدان امور هستند
و طریقت و حقیقت و معرفت که ذکر آن در رسایل می آید و فهمیده نمی آید که چه چیز است
جواب لفظ شریعت دو معنی دارد عام و خاص معنی اول ما جاء عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی امور الدین من اعتقاد و عمل و خلق و حال و قربة و رخصة و عزیمة و
امر و نهی و معنی دوم آنچه تعلق بعمل جوارح دارد از عبادات مالی و بدنی و بیان آن
عهده فقیه است و در کتب فقه مذکور میشود و همین را مقابل طریقت و اخوات آن
میگویند پس آنچه تعلق باخلاق و نیات و آداب عبادات بر درجه عزیمت دارد طریقت
است و آنچه تعلق باخلاص علم الیقین و تحصیل مشاهده و استغراق دران دارد
حقیقت است و آنچه تعلق بمکاشفه اسرار اعتقادات دارد از کیفیت توحید و
معیت و قیومیت و اسرار جهت و مراتب ولایت و اولیاء مانند آن دارد آنرا معرفت
گویند و اینهمه در معنی اول شریعت داخل اند آری در هر فنی کاملان آن فن بغور مقصود
را استنباط نموده یا منصوص ملحق ساخته شرحی و بسطی دیگر داده علم جداگانه استخراج
نموده اند والله اعلم **سوال هفتم** معرفت کمال هر شئی بچه طور میشود چرا که از
دیدن و شنیدن و خوردن معرفت کمال حاصل نمیشود **جواب** حقائق اشیا
ظلال صفات الهی اند و ظهور آنها در خارج مربوط بعلل اربعه است فاعلی و غائی و مادی
و صوری و ظهور کمال این حقائق به ترتب آثار مختصه آنها است و حصول ثمرات
خاصه بآنها پس معرفت کمال هر چیز بالاجمال به تجلی ذات حق است هر سالک در ضمن
آن شئی که این تجلی بعد مشاهده کثرت در وحدت در مقام سیر بالله فی الاشیاء

حاصل میشود و بالتفصیل با حاطه مبادی و خواص است از قوانین حکمیه مع تشخیص و مرتبه منزل آن و قوانین کشفیه و اگر از محسوسات باشد ادراک بحواس نیز در تتمیم معرفت حقیقت او دخل هست والله اعلم بالصواب سوال هشتم قصهٔ ابلیس که در کلام الله وارد است معلوم نیست که سوال و جواب او بچه طور گردیده بطور الهام یا بطور دیگر جواب تقویر این کلام در نقلیات هیچ وارد نشده اما وجدان چنان دریافت میکند که از راه الفت بوده یعنی این شقی ندا می شنید و میدانست که این ندا حق است و در نفس الامر یکی از ملائکه مظاهر قهر کلام الهی را ادا میساخت که این شقی او را نمی دید و نمی شناخت لیکن باید دانست که کفر این ملعون کفر جهل و احتجاب نیست بلکه جحود و عناد است پیش از لعنت قوت ادراکیه بهم رسانیده بود و تلقی از غیب میکرد زائل کرده اند و سلب نموده تا از الم فیض و فرط تعطش بیقرار نگردد و قدم در راه توبه ننهد بلکه همین راه را ممزوج بسخط اد عتاب نموده در کسوت امانت طرد بر پا داشته اند اما در جوهر روح او رقیقه مظلم افگنده اند که گاهی خود را مستحق عفو می‌شمرد و گاهی در لباس استغنا و مایوسی گمان کرده بقوت طاعات و اسماء منکشفه در شیاطین و مردم تصرف میکند و آن رقیقه مظلم را باد وان ان موت ساخته خلق را بالضلال و جهل و قسوت و بکرانا باطله رنگین مینماید نعوذ بالله منه والله اعلم سوال نهم مشهور است سجده ارواح و از کلام الله همین قدر معلوم گردیده که اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوْا بَلٰی و تفسیر سجده معلوم نیست که بچه بود و ساجد بیک سجده و دو سجده و تارک آن و میل از مذکورین کرام کس شدند جواب سجده درین موقف مروی نیست مومنین که خاتمه ایشان بر ایمان میشود جواب اقرار بے توقف دادند و کافران بتوقف اما بعضے فقها میگویند که انبیاء دو سجده کرده اند و عوام مومنین یک سجده و کافران نکردند سند این معلوم نیست آری در احادیث و آیات گرفتن چهار میثاق

معلوم می‌شود اول از جملهٔ اولو العزم دوم از سائر انبیا سوم از علما چهارم از عام
چنانچه از وَاِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّيْنَ مِيْثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُّوْحٍ وَّاِبْرٰهِيْمَ
وَمُوْسٰى وَعِيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَاَخَذْنَا مِنْهُمْ مِّيْثَاقًا غَلِيْظًا ۝ وجای دیگر فرموده اند
وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيْثَاقَ النَّبِيّٖنَ لَمَآ اٰتَيْتُكُمْ مِّنْ كِتٰبٍ وَّحِكْمَةٍ ثُمَّ جَآءَكُمْ
رَسُوْلٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهٖ وَلَتَنْصُرُنَّهٗ ۝ وجای دیگر فرموده
وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِيْٓ اٰدَمَ مِنْ ظُهُوْرِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ
عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوْا بَلٰى ۝ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ ۝
سوال دهم در حالت برهنگی کلام حرام است و چون زن و شوهر فراهم آیند ذکر الله
ضرور است و این دو امر فیما بین خود مباینت دارند **جواب** حالت برهنگی کلام حرام
نیست بلکه مکروه است و این مکروه هم باکید بکرست نه مجرد تلفظ بزبان و ذکر الله
در جای نتن و نجاست منع است و در شغل جماع نه و معهذا علما نوشته اند که ذکر الله
در بیت الخلا و هم در وقت جماع پیش از در آمدن و کشف عورت کردن مسنون است
پس مباینت و منافات نیست والله اعلم بالصواب **سوال یازدهم** دیدن
جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حالت منام فرقهٔ سنیه و شیعه هر دو را می‌شود و هر یک ارشادات
آنجناب بیان می‌کند و احکام موافق خود نقل می‌نماید اغلب که هر دو کسان را اقرار کردن
در آنجناب خوش می‌آید و خطرات شیطانی را آنجا دخل نیست این چه تصور توان کرد
جواب مضمون حدیث مَنْ رَاٰنِیْ فِی الْمَنَامِ فَقَدْ رَاٰنِیْ را اکثر علما تخصیص
بصورت مدفونه در روضهٔ منوره نموده اند و بعضی تعمیم کرده اند بجمیع صورتها که آنجناب
از ابتدای نبوت تا وفات در جوانی و کلان سالی در سفر و حضر و صحت و مرض بر آن
بوده اند تا در سنی و شیعه بران صورت احتمال بیش نیست و وقوع آن ثابت نشده
والا نقض بالفرضیات اما تحقیق این است که دیدن آنجناب صلی الله علیه وسلم در خواب

بر چهار قسم میتواند شد یکی رویای الٰہی که اتصال یقینی بآنجناب ہست علی التحقیق و ملکی که دیدن متعلقات آنجناب ہست از دیدن ایشان و سنت ایشان و ذریت ایشان و بسبب مظہر ایشان و درجۂ سالک در متابعت و محبت ایشان و مانند آن بصورت آنجناب مقدس در پردۂ مناسبات که در فن تعبیر معتبر اند و رویای نفسانی که ظہور صورت اعتقادیہ خود ہست که بر لوح خیال منقوش ہست مانند انتقاش صورت بر کاغذ این ہر سه قسم در حق آنجناب جائز ہست و قسم چہارم که شیطانی ہست یعنی تمثیل شیطان بصورت آنجناب ہمین منتفی و ممتنع است اما در قسم سیوم شیطانی گاہے بالقاے آوازے و کلامے تلبس ہے کند و وسوسه می اندازد و چون بشہادت بعض روایات که در وقت قرات سورۂ نجم در وقت سکوت آنجناب شیطانی دو سه حرف گفته بعضے مسامعان مشرکین را مشتبه ساخت در حین حیات ہمچنین ممکن باشد در خواب چرا ممکن نیست لہذا در شریعت غرا احکام خواب را حجیت نمی شمارند و در احادیث مشہوره نمی شمارند حیاتا اگر از اہل بدعت دیدن آنجناب بصحت رسد از ین قبیل خواہد بود وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ ؞

رقعۂ حضرت شاه غلام علی صاحبؒ حضرت سلامت بعد تسلیمات معروض میدارد حقیقت کعبه علما چه بیان کرده اند و صوفیه چه میفرمایند ارشاد بود و زیاده تسلیمات و مومن را فضل بر کعبه چرا ہست جواب علما حقیقت برای کعبه بیان نکرده اند ہمین سنگ و خشت و گل ہست که بحکم الٰہی باستقبال او در نماز و بطواف گرد او صادر شده باین نظر فضیلتے و منقبتے حاصل شده است چنانچه حضرت عمر رضی ایما فرموده اِنَّكَ حَجَرٌ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ ہرگاه در حقائق طبعیه صوفیا مجموعه اعراض داشته باشد بدون اثبات صورِ نوعیه پس بماہیات صناعیه چه رسد و اما نزد صوفیه پس ہر شئے را سه حقیقت ہست حقیقت جسمانی و حقیقت روحانی و حقیقت ربانی

حقیقت جسمانی کعبه شعبه از ولایت ابراهیمی که حق سبحانه آن را تخم معرفت ساخته بعد بنای او گاهی جهان از شریعت حقه خالی نمانده و وی بهره در جهان انتشار یافته و نائب حق سبحانه و تعالی در قضای وطر شوق طالبان که اَلْحَجَرُ الْاَسْوَدُ یَمِیْنُ اللّٰهِ فِی الْاَرْضِ و ماحی سیئات و شافع زوار می شود بعد ازان از ولایت محمدی خلعت فاخر و لباس ملکه بدلی سابق پوشیده طرفه رونقی و بهای یافته مرآت انوار قاهره بر ذات قدس شده و حقیقت روحانی او شان کمال تفرد الهی ست چنانکه در بنی آدم قطب مدار را و شهور رمضان را و در ایام جمعه را و در مواضع کعبه را رسیده و اتصال آن بصفت مبدئیت خود که خاصه حق است پیوسته که اول انعقاد زمین از انجا بود و بر دست حضرت ابراهیم علیه السلام که توجه غیب مطلق و حذاقت محض داشته بروز کرده و لهذا لباس سیاه پوشیده که نشان غیب و بطون ست و حقیقت ربانی او شان مسجودیت حق است که خاصه ذات صرف است که صفات را نیز ازان بهره نرسیده و باین اعتبار جمیع حقائق که تعلق بصفات دارند بالاتر گشته و اما معنی لِسَانُ الْمُؤْمِنِ اَکْرَمُ عَلَی اللّٰهِ مِنْکَ پس برای نسبت مومن که آنجا عبارت از انسان کامل است جهتی دارد که کعبه دارد و سه نیابت کعبه ما دامیکه حق خود جلوه گر شده چون مومن را مرتبه دیدار بخشیده مراتب نیابت فرو دهشته و نیز مومن در مقام قرب ذوالفضل می یابد آن لا بد قرب کعبه یافته و ممتاز می شود و از استحقاق ثمرات طاعات و حالت کعبه شبیه به حالات ملأ اعلی ست فقط و احکام باعتبار جهات کمال مختلف می شود و باعتبار حقیقت ربانی کعبه اشرف است

والله اعلم بالصواب

* * *

رسالہ نذور بزرگان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بعد حمد و شکر ربّ العزّت و درود و سلام بر خاتم النبوّت و بر ستو سلان جناب از اہل بیت و اہل محبت میگوید بندہ مسکین محمد رفیع الدین الحقہ اللہ بسلفہ الصالحین این کلماتے ہست در باب نذورے کہ بر مزارات اولیائے آرند مشتمل چند مسئلہ

مسئلہ اوّل آنکہ لفظ نذر کہ اینجا مستعمل مے شود نہ بر معنی شرعی ہست کہ ایجاب غیر واجب ہست از جنس عبادات مقصودہ بطریق تقرب الی اللہ بلکہ بمعنی عرفی ہست چہ عرف اہل سنت کہ آنچہ پیش بزرگان مے برند نذر و نیاز میگویند آرے نذر شرعی قسمے ازان گاہے می باشد و حکم نذر این ہست کہ اگر بتحقیق محض برای اولیاست حرام ہست کہ وارد شدہ ہست لَا نَذْرَ لِغَيْرِ اللّٰهِ ونیز قضاے حاجت باستقلال از کسی خواستن واورا مالک نفع و ضرر خود اعتقاد کردن نوعے از شرک اکبر بصورت ہست نہ در نیت حقیقت و واقع بر یکے از سہ وجہ مباح ہست وجہ اوّل آنکہ خالص برای خدا تعالیٰ ہست وایشان مصرف محض اند گویا میگوید الٰہی اگر مراد من حاصل شود نذر تو بر خدام آن ضریح رسانم وجہ دوم آنکہ ایشان را شفیع سازد گویا می گوید یا حضرت در جناب الٰہی برای این مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف تو در جناب الٰہی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب این عائد شما شود و این معنی جواز دارد چرا کہ جناب نبوت صلی اللہ علیہ وسلم حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ را وصیت فرمودہ کہ تا زندہ باشی از طرف من قربانی کردہ باشی و سعد بن عبادہ را فرمودہ چاہے بنا کن

وبگو هذا لام شعلیا **وجه سیوم** آنکه آن بزرگ را در جناب الٰهی وسیله سازد گویا
میگوید الٰهی ببرکت فلان بزرگ وبحق عنایات ومهربانی خود براو که عمر خود در بندگی و
رضاجوئی تو گذرانیده اگر مشکل مرا آسان کنی اینقدر مال برای تو بدهم وثواب
آن تن خواه روح آن بزرگ سازم تا از تبرع احسان بآن بزرگ خوشنود شوی و
این هم درست که مذهب حنفیه است که لِلْاِنْسَانِ اَنْ یَجْعَلَ ثَوَابَ نَافِلَةٍ لِمَنْ
شَاءَ **مسئله دوم** دادن نام اولیا بر کدام یکی از عفو از مرمت زمین و
روشنی ومصرف خدام وخدمت اضیاف وسرانجام مجلس مقرر کند حکم این قسم
آنکه وقف است برای مصارف مذکوره زیرا که اصل آن محبوس است از تصرف اهل
استحقاق ومنافع آن مصروف بایشان لکن نه وقف حقیقی است زیرا که آنچه اصل
محبوس است ملک رقبهٔ آن برای واقف بود بلکه شبیه بوقف است در صورت واحکام
پس بتقدیر فقدان مصارف راجع بواقف شود یا به بیت المال مگر آنکه امرا وحکام
غله وزر نقد برای همین مصارف معین میکنند وزمینداران ازانچه لله میبرآرند وآنرا
رسولی میخوانند برای همین قسم امور بر مزارات ایشان میفرستند ودرین صورت
شخصی که او میرساند وکیل است برای صرف کردن دران مصارف وآن مال یا
صدقه خواهد بود یا ثابت بر ملک واهب تا زمان صرف کردن ومصارف آن همان
مصارف وقف است پس برای این کار متولی وقف لازم است وآن متولی را امانت
وکفایت واجب ونصب این متولی یا از طرف میت باشد که در حین حیات خود شخصی را
معین کند که وصی او باشد ویا بنصب او یا باتفاق اهل حل وعقد از اصحاب طریق وخلفا
میت واقارب قبیله او باشد مانند آنچه در حدیث شریف آمده است اِذَا کُنْتُمْ ثَلَاثَةً
فِیْ سَفَرٍ فَاَمِّرُوْا اَحَدَکُمْ ویا آنکه این امر بجز یکی دران خاندان نماند خواه بقرابت
صوری چون فرزند وخواه بخلافت معنوی پس مردم بالضرورة باو رجوع نمایند

وکار دیگر نهند و خواه نصیب او بتجویز حاکم سلطان باشد در صورت اول شخص را صاحب
سجاده توان گفت و در صورت اخیر متولی محض خواهد بود و قسم دیگر آنکه حاکم یا زمین دار
بنیت صله و ثواب روح میت و بنیت خوشنودی و رضای او بیکی علی التعیین بدهد و یا
بطریق سالانه و فصلانه بنام آن معین و مقرر سازد و این قسم نیز جائز است بنابر عمل
آنکه جناب نبوت صلی الله علیه وسلم از طعام و لحم نزد صدیق حضرت خدیجه صدیقه
می فرستادند و این هبه و هدیه محض است دیگری را در وی شرکتی نیست و ورد انجا
اینست ثوابی و عبادتی نیست بلکه برو احسان با احباب است در شرع شریف
مجوز و مسلم است و حکم این قسم آنکه هدیه و تملیک محض است برای غنی و صدقه است
برای فقیر بثبوت قبض خالص ملک موهوب له میگردد و دیگری آنرا از اقارب متوسلان
او در آن شرکتی نیست و اراضی از این قسم حکم سائر اراضی دارند از عطای سلطانی
اگر واهب تملیک رقبه کرده است حکم فرائض در ورثه آن شخص جاری خواهد شد و اگر
نکرده است پس اگر قانون تقسیم معین کرده حکم عوارسیت بران عمل نمایند و اگر معین
ننموده و مورث تقسیم آن معین نموده بران نیز عمل باید کرد و یا موافق فرائض باید کرد
تا مطابق تقسیم خداوندی باشد تا وقتیکه صاحب عطا شرح نکرده و یا تجویز تقسیم از خود
ننموده این حکم جاری نتوانند شد و الا در قسم سابق مندرج خواهد گشت قسم سیوم آنکه
مردم بر مزارات اولیا چیزی نهاده می روند و تعیین کسی منظور ندارند موافق اراده ایشان
خواه یکی از متوسلان ایشان بگیرد و خواه همه تقسیم کنند خواه اجنبی بگیرد حکم این قسم آنکه از
قبیل تحلیل و اباحت است مانند آنکه خم آب بر سر راه نهند هر که خواهد بنوشد و یا خوشه
خرما در مسجدی آویزند هر که خواهد بخورد و قسم دیگر آنکه کسی بطریق نذر چنانکه در مسئله اول
گذشت چیزی بنام خدام مزار مقرر نموده وقت ادا آنجا رساند و دیگر آنکه چیزی
در غله اندازد چنانکه خدام مزار برای تقسیم جمع می سازند حکم این قسم آنکه در حاصل ملک

مشخصے نیست ہر کہ از ایشان خواہد تصرف نماید لکن چون جمعی متوقع این قسم فتوح نوشتہ
اند بخدمت مزار متساوی الاقدام اند و تقاسم را نسبت بخیانت و حق تلفی ہمدیگر کنند
و اخفاے آن فیما بین ایشان موجب منازعت و مخاصمت میگردد و پس برای رعایت
عدالت و برائے دفع تہمت و خصومت در تقسیم قانونی مصطلح مے نہند درین صورت
از روے شرع حکمے معین نیست بلکہ محمول بر شرکت وجوہ و شرکت تقبیل است بر نہجے
کہ قرار دہند معتبر و معمول بہ خواہد بود و این تقسیم نہ از قبیل قسمت غنائم ہست و نہ از قبیل
قسمت مواریث و اگر درین باب شبہ دامنگیر شود کہ این از قبیل ہبہ مشاع میگردد
باید فہمید کہ ہبہ مشاع از قبیل محظورات عقلی و ممنوعات شرعی نیست چونکہ بنائے
ادلہ عقلیہ باشد و قضاے قاضی بآن رد شود بلکہ صاحبین و امام شافعی حکم بجواز آن
کردہ اند اگر بنا بر ضرورت تجویز نمایند و عمل بقول مجوزان کنند دور از دیانت نخواہد بود
و اگر محمول بر تحلیل و اباحت دارند ہم بعید نیست و قسم دیگر آنکہ بعضے اغنیا مبلغے پیش شخصے
امینی میفرستند کہ در خدام فلان مزار تقسیم نماید درین صورت آن شخص وکیل است
در قبض از طرف واہب و بعد تقسیم حق خاص ہر یکے بحکم ہبہ مبلغ موصول در قبضہ او تمام
مے شود و تقسیم آن باجازت مالک باید کرد و یا بتفویض برائے وکیل ہمین و این تقسیم
خواہ بطریق فے نزد امام شافعی باشد یا بطریق حاجت و مصارف نزد امام اعظم علیہم الرحمة
و این وجہ ثالث و آنچہ برائے تعمیر مزار و غیرہ آن ارسال کردہ شود متعین است
و اگر صاحب توفیقے مکانے بر مزارے مرتب سازد و از تصرف خود برآوردہ
در تصرف خدام آنجا گذارد و بعد مرمت شکست و ریخت و کہنگی حکم او نیز ہمین حکم
باشد کہ ثمن آن در مرمت و مصالح ہمان مکان صرف نمایند و آنچہ از مصارف
مستغنی عنہ باشد بطریق امانت نگاہدارند برائے وقت حاجت و اگر تصور احتیاج
مساکین و خدام غالب بود در صورت استغنا از مرمت در ایشان تقسیم نمایند

مسئله سیوم که مستحق این نذر کیست چون ظاهر است که میت را ملک نیست پس اعتبار
احکام میراث از حجب حرمان و حجب نقصان مرعی داشتن هم متعذر و هم باطل است بلکه در
لفظ موهب باید دید اگر نام اولاد است بر اولاد موجود تقسیم نمایند و اگر بنام خدام آستانه
و رایشان تقسیم نمایند و اگر همچنین رسم نیست در خدام آنجا خواه اولاد باشند خواه
اجانب و اگر بر قرار هم نباشد اگر اولاد باشند احق اند و الا در متوسلان و اگر
تعیین جماعت معتبر شد موجب اجر خواهد بود ـ

مسئله چهارم آنکه رسم است که بعضی حق داران حصهٔ خود را که معتبر باسم
اسامی می شود بدست کسی بیع می کنند یا رهن می گذارند و یا هبه هم نمایند
و این عقد موافق قواعد شرع باطل است اول آنکه مال موجود نیست و معلوم القدر
نیست پس قابل تملیک بعوض و غیر عوض نخواهد بود و اگر اینچنین عقد بجهالت
واقع شود زرے که بائع گرفته است اگر زنده است از سهم او
ادا سازند که شبه مرتهن خواهد بود و اگر مرده است و مال دیگر
دارد از ان مال ادا سازند و الا صیانةً لمال المشتری
تا مدت ادای آن امهال کنند و مسامحت
نمایند و بعد ازان بوجوه مذکوره تقسیم
فیما بینهم قسمت کنند والله
اعلم

رساله بیعت

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوٰة مے گوید بندهٔ مسکین محمد رفیع الدین بیعت که پیش صوفیه
معتبر و مقبول ست چهار قسم یافته مے شود و هر قسم را شروط علیحده است و ثمرات
دیگر بیعت وسیلت و بیعت شریعت و بیعت طریقت و بیعت حقیقت
و سوائے این آنچه برائے تحصیل مال و جاه یا برای تحصیل حاجات دنیوی از
مرشد باشد فی الحقیقت اعتبارے ندارد بمضمون مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ
وَإِلَى الرَّسُولِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا
يُصِيبُهَا أَوِ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ اما بیعت وسیلت پس
حقیقتش آنکه ربّ العزّت راجل شانه با هر یکے از ائمهٔ طرق بشارتها و وعدهای
بزرگ داده ست مردمان ناقص محبت یکے ازین اصحاب طرق حاصل کرده و مناقب
و فضائل ایشان دریافت میخواهند که استحقاق آن بشارات حاصل نمایند چون
یعنی اندراج در زمرهٔ ایشان داخل سازد و این دخول را آن بزرگان قبول فرمایند
چون این بزرگان از نظر عوام مخفی اند ناچار وکلاے ایشان که در حق آنها کلام
وکالت مانند يَدُهُ كَيَدِي وَقَوْلُهُ كَقَوْلِي فرموده باشند چنانکه حق جل و علا در
در حق خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم فرموده است إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ
إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللهَ يَدُ اللهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ گفته باشد تا عقد قبول ایشان از
منسوب بموکلان ایشان شود پس بنا بر این بیعت بر صدق محبت طالب است و اگر
سلسلهٔ شیخ باشد و شرط آن قیام تعظیم و یادگاری ایشان و فرا ولیان

اوراد و اشغال ایشان ہست یا نوعے از مناسبت بایشان متحقق گردد پس ثمرۂ آن
اتصال بآن بزرگان ہست در قبر و حشر و امداد ایشان این طالب را وقتاً بعد وقت
واما بیعت شریعت پس حقیقتش آنکہ مرد عاصی کہ عمر را در غفلت و معصیت گزاردہ ہرگاہ
برین خیال متنبہ می شود و ندامت می کشد و رجوع بران تقوی و طاعت میخواہد حصول
اینمعنی بدون تحکیم عالم متقی بر ظاہر و باطن خود در عادت منتظم نمی تواند شد چہ دیدن
کتاب ہاے شریعت مانند مراجعت کتب طب ہست بیمار را بدون حصول ملکۂ طبیہ
معالجہ با نیقدر اصلاح مزاج و دفع مرض دشوار ہست و ہمچنین بقول ہر عالمی عمل کردن
موجب تحیر ہست کہ ہر یکے صحیح الفکر و الحواس نمی باشد پس بنابرین ضرورت مردے را
کہ با وجود علم و تقوی دو صفت داشتہ باشد یکے عدم مساہلت و مداہنت در مقام
امر بالمعروف و نہی عن المنکر دوم شناختن آنچہ بحال طالب افضل و اسہل ہست
پس اینچنین کس را اختیار کند و زمام امور خود را بدست او سپارد و متابعت او بر خود
لازم گیرد تا بمراد خود رسد و ثمرۂ این رسیدن ہست بنجات کلی در عقبی و دخول و در
جناب العلی و تحصیل رضاے مولی کما قال اللّٰہ اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
اُولٰٓئِکَ ھُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّۃِ جَزَآؤُھُمْ عِنْدَ رَبِّھِمْ جَنّٰتُ عَدْنٍ تَجْرِیْ
مِنْ تَحْتِھَا الْاَنْھٰرُ خٰلِدِیْنَ فِیْھَا اَبَدًا رَضِیَ اللّٰہُ عَنْھُمْ وَرَضُوْا عَنْہُ
و شرط آن رضی داشتن شیخ ہست تا بر خاطر او غبار ملال نہ نشیند و پنہان نہ داشتن
احوال از شیخ ظاہر ہست کہ ہمینمعنی دران شیخ متحقق خواہد بود کہ او نیز بر دست شیوخ
تربیت یافتہ باشد و بفیض صحبت ایشان از مکائد نفس آگاہ گشتہ پس او را نیز سلسلہ
ہم باید و اما بیعت طریقت پس حقیقتش آنکہ مرد خوش ہمت ہرگاہ فضائل و مناقب
اولیاء و تصرفات عجیبۂ ایشان مثل حصول مراد مردم و قوت ہمت و تصرف بر دلہا
و کشف احوال موتی و کشف مستقبلات حوادث و ملاقات ارواح طیبہ مانند آن می شنود

شوق تحصیل آن در دل او غالب می شود از قبیل متعارف است که هر صنعتی بغیر مزاولت
واخذ آن از ماهران آن فن بکمال نمی رسد پس چیزیکه مانند آن در دست هیچکس
دیده نمی شود از فکر ناقص خود چگونه آن کمال را تحصیل توان کرد پس کسی را که درین
اشغال واعمال مهارت کلّی داشته باشد وخود مصدر این آثار باشد واین امور
مر او را اسهل الحصول باشد استاد خود ساخته حق متابعت آنها ادا نماید و بهر شرطیکه
قیام فرماید از مجاهدات نفسانی وجسمانی بجا آرد تا درین کار ماهر گردد وبمقصود خود
رسد وثمرهٔ آن مصفّا ساختن وجه روح است از کدورت جسمانی ومنوّر ومکمّل
ساختن آن با نوار روحانی واسماء ربّانی ومبدأ فیض الٰهی گشتن برای بندگان
الٰهی وحل مشکلات آنها تا بطفیل آن در جناب الٰهی بحکم اَلْخَلْقُ عِیَالُ اللّٰهِ فَاَحَبُّهُمْ
اِلَی اللّٰهِ اَنْفَعُهُمْ لِعِیَالِهٖ مستحق فضیلت محبوبیت مشرف گشتن و با زمرهٔ اولیاء
صلحا شریک فضائل شدن ومناسبت صفاتی با ایشان پیدا کردن واما بیعت حقیقته
پس حقیقتش آنکه مردان عالی همت را که حق تعالی ایشان را برای مشاهدهٔ جمال
خود مرآت ساخته و برای اجراے مرادات خود آلهٔ جارحه فرموده است واز
روز ازل کشش محبت ذاتی در جوهر ارواح ایشان نهاده بتقریبے از تقریبات
آن سرّ مکنون از درون شورش مے زند وتعلقات مکونات را از ضمائر ایشان
از هم مے پاشد پس مشتاق دوام حضور بے مزاحمت آثار اکوان وعاشق جمال
حضرت ایزد مے شود وبدون آن قرار نمی دارد وفناے وجود خود وبقا
بوجود الٰهی از ته دل مے جوید چون طلب ایشان حقیقی است وجود الٰهی با فضائل
کمال در آفرینش ایشان برای همین است اما جوهر نفس هر یکے سواے انبیاے
کاملین از آن قبیل نیست که خود بخود باین مقصد عالی تواند رسید برای تربیت
ایشان وایصال ایشان باین مقصد اعلیٰ یکے را از کاملین بر سر وقت ایشان مے گمارند

تا باعانت او در رهنمائی او حل مشکلات و دفع ترددات و کشف شبهات که لازم
بشریت است می نموده باشد و باندک تربیت فائده بی نهایت می یابد و همچنین
کسانی را که اینمعنی در جوهر نفس اگرچه مندرج است لیکن با آن قوت نیست اینها را
بکمالی می رساند که از پرتو باطن او به طینت او باین مراتب عالیه مشرف شوند
شرط این فنای وجود و قطع تعلقات کونی و حظوظ نفسانی و بی تعلقی از
مال و جاه و علاقه داران است و ثمره آن موجود بودن بنور تجلیات الهی و فنا
گشتن حجب وجود ظلمانی است گویا حقیقت خلافت رب العزت برای
ایشان و حدیث کُنْتُ سَمْعَهٗ وَبَصَرَهٗ بیان حال ایشان و حدیث اِنَّ
لِلّٰہِ عِبَادًا لَا یَسْتُرُ الرَّبُّ عَنْهُمْ صادق بر ایشان والله اعلم

رساله حملة العرش

بسم الله الرحمن الرحیم

در ذکر حملة العرش قرآن مجید ناطق است بآنکه حمله عرش روز قیامت هشت نفر خواهند بود
و حدیث شریف مبین است که الحال چهار نفر کامل و چهار خالی اند و صورت ایشان
در حدیث شریف باسم ثمانیة اوعال مذکور شده است طائفه کلمه امیة بن ابی الصلت
را که به تقریر و تصدیق جناب نبوت پیوسته و رجل و ثور تحت قائم عرشه والنسر
الاخری ولیث مرصد حمل بر حملة العرش نموده اند اما از حدیث شریف استشمام
اینمعنی نمی شود و وجدان آن نیز با آن نمی گردد زیرا که حملة العرش موصوف اند
بقرب اتم و تحمل فیض حملی که عرش مجید صورت آنست تدبیر ایشان لازم است که
شامل جمیع ماتحت بود اگر بتفضیل کریم تدبیر الهی در حیوانات منحصر نیست که در

نباتات و معادن وچه حکمتها ودیعت هست ونیز حیوانات حشرات بری وبحری خارج
اندازین چهار ومجموع کائنات ارضی بنسبت انقلاب عناصر واوضاع افلاک وکواکب
اقل قلیل اند لَخَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اَکْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ واگر براجمال اکتفا
کنیم غایت کمالات همهٔ آنها ومنبع فیوض آنها حضرت انسان هست فقط بلکه ظاهر میشود
که این بیت اشارت بقیام ارباب الانواع هست در حظیرة القدس وصاحب
فتوحات از بعض عرفا نقل نموده وخود اختیار نموده اند که این عرش پاک
وحملهٔ آن اسرافیل و آدم و جبرئیل و محمد و میکائیل و ابراهیم و مالک علیهم السلام
والصلوة قرار داده اند و دو اول برای اجسام و ثانی برای ارواح و ثالث
برای اغذیه و رابع برای اجزیه اینقول نیز با خبار ملائمت ندارد که این جماعه را
مقامات مقرره است سوای عرش ونزول هست در خلق و تدبیرات درین
چهار باب منحصر نه بخلاف حملهٔ عرش آنچه در خاطر فقیر میرسد حق سبحانه وتعالی
از خطا نگاهدارد این هست که حملة العرش جمعی باشند که حامل کمالات اربعهٔ
الهیه اند یعنی ابداع و خلق و تدبیر بدنی ملک اول که حامل کمال ابداع است متحقق
هست باسم قیوم وموکل هست بر هیولی وصورت شهادی و مثالی وازمنه وامکنه
وجهات وحرکات واو هست علم استعدادات وخیر آنها وتقسیم اخبار وتحدید
وجهات وتقدیر مواقیت وتاسیس مبانی ومایلحقه وملک ثانی که حامل کمال خلق
هست متحقق هست باسم مصور وموکل هست بر نفوس و صور نوعیه بسائط ومرکبات
فلکیه وعنصریه واو هست علم القاء خواص صور وشرح وافاضهٔ آثار آن
وتشخص هیاکل وقوای آن وهر افق هر یکی وَمَا یَتَعَلَّقُ بِهٖ وملک ثالث
که حامل کمال تدبیر هست متحقق هست باسم عدل وموکل هست بر تشبیه نظام
بغیر سیاق عند اشتیاق الصور وتداخل واو هست علم ترجیح بین المختلفات

وقبض وبسط اسباب وموازنهٔ آنها بغایات وبانیابت ملک رابع که حامل کمال بدنی
است متحقق است باسم قدوس وموکل است بتجلیات وشعائر الهیه واو است
علم مظاهر تجلیات متنوعه ونصب شرائع وموازین عقائد واعمال ومراتب اهل الله و
حفظ ملل حق و باطل و باثمانیه ظاهر آنچه در حدیث نبوی وارد گشته مرا اذن داده شد
که بیان کنم برای شما حال یکی از ملائکه حملة العرش و بعد ذکر عظم خلقت او فرمودند
تسبیح او این کلمه است سُبْحَانَكَ حَيْثُ كُنْتَ اشارت باین ملک عظیم القدر است
وآنکه حقیقت این ملک جهتی خاص است از کمالات الهیه که هرجا در مظاهر جمال صفة
ماله ظهور فرماید منشأ جهت حقانیة دران کسوت وحامل این ظهور همین ملک باشد
گویا هرجا که تجلی باشد می شود مگر بر قلب این ملک همین ملک است که متشبح گردد
بصورت تجلی واوست که جارحهٔ لسان کلمهٔ إِنِّي أَنَا اللَّهُ میگردد ومرأت ذات حق میشود
ومن حیث رفع الحجاب مثلاً همین ملک بود که بصورت نار برای حضرت موسی علیه السلام
ظاهر شد ومصداق أَنْ بُورِكَ فِي النَّارِ گشت وکلمهٔ إِنِّي أَنَا اللَّهُ از جناب الهی
بکلام بی کیف در سینهٔ این ملک سر برمیزد ودر مرأت نار مسموع میشد وَاللَّهُ
أَعْلَمُ بالجمله این چهار ملک حملة العرش تکوین اند اصالةً وانتهای فیض تشریع بایشان
از حیثیت اندراج تشریع است در تکوین وچون جریان نظام این نشأة دنیا بر
حسب فیض تکوین است وفیض تشریع درین نشأ تبعی وضمنی وتمیز حق از باطل
کما ینبغی ورود آنها میسر نیست لاجرم تحمل بار براین چهار است تا آنکه بمقتضای
سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ جناب الهی بتجرد خود تشریع پردازد وحکم هر نفسی
را واضح و إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ که دار السبوغ والبقاء الحقوق است
بیفشاند و استعدادات فطری وکسبی هر نفس سر برآرد و هر یکی حکم عالمی پیدا کند
و بنیع چندین هزاران هزار صور واعمال خیر وشر گردد وخاوران فیض تشریع

در بردِ اشتن عرش فیض مطلق ہست شریک شوند اول ملکے باشد کہ رفیق ملک اول
ہست واو راست علم استعدادات نفوس بشریّہ و جنّیہ و دقائق مندرجہ دران و
درجات کمالات آنہا و قواے مخمر درانہا و ثانی ملکے ہست کہ رفیق ملک ثانی واو راست
علم حقائق اعمال و کیفیت لظہور انہا بگوناگون تمثیلات در مراتب مثال و ترسیخ و شرح
جہات آن اعمال از طاعات و معاصی کہ ہر یکے حقیقت مشروعہ ہست علیحدہ
و موازین سعادت و شقاوت و آخرویہ احوال و اقوال و اعمال و صور معتقدات
و ملکات و ثالث رفیق ملک ثالث ہست واو راست علم حوائج ناس و معاملات
و حقوق العباد و فیصل خصوصیات و وجود مقاصد کفارات و سیئات و محو و
اثبات الوان قلوب با ہمہ گرو تشخیص درجات اہل لقا حضل ارباجین و سالکین
و ضوابط مصالح و مقاصد و اعذار و رابع ملکے ہست کہ رفیق ملک رابع ہست و
او راست علم ثمرات احوال و مشاہدات و نیران اہل رؤیت حق تعالیٰ و ربط
احوال با اسماء الٰہیہ کہ مبادی آن ہست و قدر ظہور ہر اسمے در شیخ خود قوۃً و ضعفًا
و تحدید منازل از ارتفاع و حجب و انکشاف ذات و اخلاص عاملین و تخلق و تحقق با
وَمَا يُلَقَّاهَا ذلک این ہست انچہ نور توفیق ہست در حالت دایہ بآن راہ نمودہ و وجدان
ایماے کند کہ کیفیت حمل این جماعہ چنان باشد کہ قائمہ کہ مواجہہ خلق بدان ہست مقام
ملک رابع ہست و جانب یمین آن مقام ملک ثانی ہست و جانب یسار مقام ملک ثالث
و جانب خلف مقام اول اما مخفی نباشد کہ این جملہ ملائکہ باعتبار اندراج در ضمن ہیبۃ
وحدانیۃ رحمانی مستوی و تعاکس الوار یکے در دیگرے و اقتضاء نشأ سابقہ مجردہ
در بسیارے از معرفت اسماے الٰہی و احوال قدسی و صرف ہمت در استنتاج غایات
متشارک و متعاون اند مضمون اَلَّذِيْنَ يَحْمِلُوْنَ الْعَرْشَ الی آخرہ و مجاوبہ در تسبیح
سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ بِحَمْدِكَ عَلٰى عِلْمِكَ وَعَلٰى عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ از این

مقام است والله اعلم بالصواب والحمد لله اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً و
الصلوة علی خاتم نبوته و حامل لوائه محمد و آله الطیبین و اصحابه الوارثین
فائده دیگر رباعی یارم بدل چو جا کرد شد سحر و غم فراموش ۞ از دست خود نمایم با دوست
خویشتن هم آغوش ۞ ذوق وصال جانان دریافت کردم از خود ۞ ای منکر این حکایت در گوش
گیر و خاموش ۞ شرح تواند بود که مرجع هر روح حیوانی که در سویدای قلب ساکن و منبعث است و
از آنجا در جمیع اطراف جسد ساری گشته حامل جمیع قوای حس و حرکت و حافظ حیات بدن و
اعتدال مزاج میشود نور خاص ربانی و تجلی با هر سبحانی خواه در کسوت صورت جوهریه که شبیه
بنا بر شبیه حضرت کلیم باشد و خواه در کسوت بیت عرضیه که بذات اقدس نسبت صورت علمیه
معلوم در صورت مرئیه در مرأت برای وارد متحقق و مترسخ گردد چنانکه صورت خیالی در حس
مشترک نزول نموده محسوس میگردد و صورت استحسانی بر قلب ترشح کرده عزم و اراده میشود
همچنان این صورت علمیه یا حال الهی که بهر ضعیف و قلیل از وجود و حالی خارجی و نشأت بسبب
دوام ملازمت و شدت استغراق و جمیع همت با قطع سائر دواعی و مدرکات در ارواح مضغه
صنوبری وجودی بغایت قوی پیدا نماید و از حیثیت حکایت معلوم محبوب از خواص جواهر اضیه
کسوت تیره برخود گیرد و درین اثناء سر کریمه اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مَثَلُ نُوْرِهٖ
الی فی قلب المؤمن الخ آشکار شود و درین حال بنحوی از علم که جامع طریق حضور و حصول باشد حاصل گردد
و وقت لمعان و شعشعان آن تمام اجزای روح را فرو گیرد و مشار الیه سمعه الذی یسمع بی و بصره
الَّذِیْ یُبْصِرُ بِی الخ گردد و روح همه اش مثل شعله نورانی الهی گردد و بمعنی را حصول علم و ظهور تصرفات
بمحض همت بی مباشرت اسباب معرفت بیچه جداشده بجناب الهی جل شانه بر وجهی که مصداق سائر
صفات کمالیه باشد و رنگین ساختن طالبان بصبغة الله در طرفة العین و سریان و دوای این
نفس حزبیه در خطیرة القدس و ترحم و دواعی آن موطن در این نفس از راه همین اتصال و محاذات
معنوی نه از جهل صفات بمعنی انتساب و اردات این نفس بجناب ما لا مثل قال الله تعالی علی لسان

سمع باذنه و بالعکس لازم خواهد بود و حالتی طرفه جامع جهت اتصال جسمانی و مشاهده روحانی میسر
خواهد گردید بالجمله تحقق بالله بدین توجه حالتی است عجیب نمونه طلسم الهی که اَلرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ
اسْتَوٰی شرح آنست چه عرش و سایر افلاک نیز اجرام لطیفه‌اند که همه آن علم و اراده است و بسبب
شیوع و قوت و احاطه آن تجلی کلی باین نمونه قدسی اضعاف مضاعف از نسبت مضغه قلب با
محیط افلاک و عرش فزون تر است و همچنین نسبت محل آن تجلی با محل این قوای هر دو و اینجا نیست
سر حد ابتدای کمال است که ترا نه دریافت و لذای وصال از انجا توان نمود وَهٰهُنَا اَسْرَارٌ لَا یَنْبَغِیْ
ذِکْرُهَا وَاللّٰهُ اَعْلَمُ فائده دیگر رباعی در یاد تو حالتی عجب داشته‌ام ٭ در عشق تو
تخم نادری کاشته‌ام ٭ نه خود توام و نه جز تو چیزی دگرم ٭ حیرت زده‌ام چه وهم پنداشته‌ام
شرح حاصلش آنکه وجود مطلق حقیقی را ذاتی مستقل مجرد از قیود و مغایر مقید است هم بحسب
ذات و هم بحسب ظرف حصول ثابت است که ذوات مقیدات را دران موطن وقوعی و
با آن ذات اتحاد متصور نیست و دران بارگاه جلال ازین کناسان خسیس نامی و نشانی نه
كَانَ اللّٰهُ وَلَمْ یَکُنْ مَعَهُ شَیْءٌ وَهُوَ الْاٰنَ عَلٰی مَا عَلَیْهِ کَانَ
و مقید را بجز ذات موهوم که کنه آن ذات مطلق است مع القیود العدمیة فی مواطنها
الظلیة بهرے و ذاتی نه پس مطلق را هم بحسب ذات غیریت ثابت است و هم در مراتب ظهور
اتحاد حاصل و مقید را امری نه بحسب آن حکم بمغایرت و استقلال از مطلق توان کرد نه
فلیس فی دار الوجود غیره دیار و منشا آن دخول قیود عدمیة است من حیث انها عدمیة در
ذات مقید و اعتلاے ذات مطلق از تقیید ثبوت و انتفاے آن قیود من حیث
الاطلاق الحقیقی تحقق بحقیقت یعنی کمال یادداشت است و موجب حصول آن کمون
لفظ محبت ذاتیه است و ظهور آثار آن کنه حجاب است والله اعلم حواشی شرح تعلیقی
قوله اذا خلیت و طبایعها آه قال الفاضل الاوحدی عبد العلی البرجندی فی تعلیقه علی هذا الشرح
ان هذا القید للعناصر فقط و لو ذکرتها لکان انسب انتهی اقول وجه ان الاحتیاج الی التخلیة مع الطبع

انما یکون فیما یمکن فیہ تاثیر القاسر من العلوم المثبت فی موضعہ ان لا قاسر فی الفلکیات فلا حاجۃ فیہا الی تخلیتہا مع طبائعہا فلا تعلق لہذا القید بالاجرام الاثیریۃ فانقیل کیف یصح نفی القسر عن الاجرام الاثیریۃ ولقائہا غیر موثر فیہا لو ثر لاجلہا فاذا حصلت الصحۃ فی الشخص الیسمی و بہا فلہ ثلاث مراتب فی کمال الصحۃ ثم القوۃ ثم المرتبۃ فالصحۃ ہو التقوی والقوۃ المجاہدۃ والصبر الرتبۃ ہو الاحسان والصحۃ یضادہا امراض امراض الظاہر کالعمی والجدع والشل وامراض الباطن کالحمی والفالج والاستسقاء وکذلک التقوی یضدہ الفسق ولہذا وفقنا اللہ لتحقیقۃ التقوی والمجاہدۃ والاحسان وعصمنا عن النفاق والفسق والعصیان بحرمۃ نبی الرحمۃ والہدایۃ والامان انہ وہاب ولی رحیم ورحمٰن در شعبان المعظم سنہ ۱۲۳۰ ہجری نبوی صلعم تالیف شد

رسالہ اذان نماز

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

بدانکہ صیغۂ اذان باین ترتیب از امور توفیقیہ ہست کہ اولا بواسطۂ تعلیم ملک در منام عبد اللہ بن زید بن عبد ربہ قرار یافتہ وثانیا بموافقت منام امیر المومنین حضرت عمر رض فرید اعتبار و ثوق پذیرفتہ وثالثاً بتقریر جناب نبوی کہ بلا زمت بر آن فرمودند و گفتند انہا لرؤیا حق مرتبۂ وحی یافتہ در آلعبا بافادہ چندین اشارات قرآن مجید حکم تنزیل گرفتہ وجناب سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم در دعاء آخر اذان بدعوۂ تامہ صفت فرمودہ اند پس لازم ہست کہ این ترتیب خالی از حکمت و نکتہ معتبر نباشد و در فے ازین فقیر سوال نمودہ شد کہ ترک اعادۂ مضمون رسالت باوجود اعادۂ مضمون توحید چہ نکتہ دارد بعد از توجہ بجناب الٰہی انچہ سانح شد نگارش میرود بیانش آنکہ اہم مہمات دینی توحید ہست و توحید بدلالت کریمہ اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَاِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ دو شعبہ دارد توحید در عبادت و توحید در استعانت توحید در عبادت اگرچہ مقصد حقیقی ہست کہ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنِ ومضمون اِنَّمَا اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَ اللّٰہَ وَلَا اُشْرِكَ بِہٖ جابجا وارد است اما توحید استعانت نیز از جملہ مقاصد حقہ ہست از انکہ شرط اوست زیراکہ انسان مجبول ہست بر انقیاد و تذلل پیش کسیکہ

او را نفع و ضرر خود اعتقاد کنند بلکه در بعضی اوقات درین کار مجبور میشود و با وجود شرط بودنش خود
مبدء بسیاری از احوال سنیه است مثل توکل و تسلیم و محبت منعم و خوف و رجا و صبر و غیر آن و توحید موقوف است
بر معرفت چهار صفت یکی شمول علم بجمیع مصالح محتاجین دوم کمال قدرت و افاضهٔ آن بی مزاحمت موانع
داخلی مانند بخل و خارجی مانند پامالی و مغلوبی سیوم وفور رحمت چه صاحب اقتدار با وجود دانستن حاجت اگر ارادهٔ خیر
نداشته باشد حصول نفع و دفع ضرر از وی توقع نتوان داشت و همچنین شفیق دانا باحوال لیکه قدرت بر تغییر
از غم خوردن فائده نمی رساند و اگر خبر از احوال ندارد خود معذور است دخول وسائط در معامله ملوک و امرا
برای همین است که در یکی ازین صفات قاصر میباشند یا اینست که باحوال محتاج نمی رسند مگر بعرض کردن
ملازمان حضور و یا اینست که دل ایشان نمی جوشد مگر بسعی و سفارش مقربان و محبوبان بارگاه و یا اینست
که کار روائی او نمیتوان کرد مگر بواسطه پیشکاران و در صورت خیانت و خلل اندازی ایشان محتاج میگردد
چون درین صفات کمال باشد هیچ شرک بر کنده شود اما توسط انبیا و ورثهٔ ارباب هدایت و شفاعت و اولیا
در تربیت و مصالحت و امثال آن پس بعد تسویهٔ تعلق صفات ثلثه نظر بمراتب رحمت نمود و باقتضای
حکمت و انتظام ترتیب برای اظهار تقدم و شرف بعضی بر بعضی و الزام حق یکی بر دیگری انجاح مطالب بعضی را
بمداخلت سعی بعضی دیگر منوط میسازد بوضعی که تابع و متبوع مورد حقیقی فیض آنجناب برابر باشند کما ورد
إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ
وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ إِنَّمَا أَنْتَ الرَّفِيقُ وَاللَّهُ الطَّبِيبُ
و امثال ذلک ظاهر است که اینمعنی بوئی از شرک ندارد و چهارم شرف ذاتی زیرا که قبول نعمت از اهل حاجات
بلکه از همچشمان عار عظیم است بلکه یکی از بلیات است و در صورت ناچاری زبانه سازی منظور میباشد بتعظیم و تذلل
دل نمیکشاید و سینه منشرح نمی شود پس اول گفته شد الله اکبر علما الله اکبر قدرة الله اکبر رحمة الله اکبر شرفا
بعد ازان اشهد ان لا اله متصرفا فی الوجود الا الله اشهد ان لا اله مستحقا للمعبودیة
الا الله و چون معبود را بوصف علم و قدرت و رحمت دانست یقین میکند که هرگاه خود رسائی بموجب ندارد
معبود او را مستقل نخواهد گذاشت بلکه بواسطه سفیرے تکمیل و ترتیب خواهد فرمود و چون اعتراف بوجوب عبادت

برخود ناچار شد تحسین رای کرد آن مرضی و نامرضی معبود را شناخته کوشش بلیغ در اطاعت او بجا آورد و سفیر دو
قسم است سفیر برای ابلاغ حکم و سفیر برای آوردن در حضور پس گفت اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ رسالة
ابلاغ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ رسالة ایصال تا بتان جناب قسم اول علما اند و قسم ثانی
اولیا بعد از آن لازم شد عمل بجا آوردن امتثال رسول و موجب سعادت ابدی است پس گفت حَیَّ عَلَی الصَّلٰوةِ باجسادکم
حَیَّ عَلَی الصَّلٰوةِ بقلوبکم بعد از آن ثمرهٔ این عبادت بیان کرد تا عامل بحسب آن غایت در عمل کوشش نماید
پس گفت حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ فی الدنیا بعصمة النفس والمال للعوام ولذة المناجاة والمشاهدة للخواص
حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ فی العقبی بتیسیر کرب العرصات والنجاة من الدرکات والفوز بحظیظ الجنات ورؤیة
فاطر الارض والسموات و چون طالب فیض نبوی را از وجهت و باین مراتب آشنا شد و مستعد ترقیات گردیده
بمعرفت کامله مشرف شد و معامله او بطور دیگر گشت اول برای طلب حاجت بود و اکنون برای اخلاص محبت
است پس گفت اَللّٰهُ اَکْبَرُ علواً فی ذاته من حیث کونه فی اعلی طبقات الوجود واکملها اَللّٰهُ
اَکْبَرُ فی احاطة ظهوره من جهة سریان کمالاته فی المظاهر المعقولیة والمشهودة باسرها و خلاصه این تحقیق
نفی حجب و محو ظلمات کثرت از وجه قدیم است از راه انکشاف قیومیت پس گفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
ای لا متحقق فی موطن الخارج بحسب الحقیقة ولا ظاهر بجمیع الکمالات بالاصالة الا اللّٰه المحیط بجمیع المراتب
وبجمیع الکمالات و چون این معنی وسائط را بر نمی تابد بذکر مضمون رسالت احتیاج نیفتاد بخلاف توحید
عبادت که انتظام سلسله اش بواسطه رسالت است و لهذا لفظ اشهد که حکایت از نفس متکلم و اظهار
شهادت او بود نیز متروک گشت و باین ترکیب کلمات اذان وتر گردید که اَللّٰهُ وِتْرٌ یُحِبُّ الْوِتْرَ
و وتریت بکلمه توحید متحقق گشت برای مطابقت لفظ و معنی و انقطاع کلام بر اسم ذات شد که هُوَ
الْمَبْدَءُ وَالْمُنْتَهٰی بخلاف کلمه محمد رسول الله که آخر شن بظاهر اگرچه اسم ذات است اما بحسب معنی مجموع مسئول
الله است لاجرم باینجا معرفت منتهی شده معامله تمام گردید پس ختم نموده شد و الله اعلم و تتمه این کلام
دیگر نکته مفیده است باید شنید که وقتی فقیر به تکبیرات پس از نماز عید مشغول بود در اثنا معنی بخاطر دوا
گذشت تحریرش آنکه حق تعالی و سبحانه را در نوع کبریا ثابت است یکی حقیقی و آن بحسب ذات و صفات

حقیقیه است دوم اضافی و آن بسبب استیلا و تصرف است بر خلق و خدمت و طاعت گرفتن از ایشان و
اینجا منظور قسم ثانی است فقط نه قسم اول و این قسم ثانی را چهار درجه است یکی تسخیر و تعبید بندگان در حکم
مخصوص مانند صوم و فطر یا حج و احرام تکبیر اول اشارت باین است درجه دوم عامتر از این و آن
تسخیر و تعبید است باعتبار مشروع ساختن دین اسلام بعبادات و معاملات و آداب و اخلاق و علوم
و اعتقادات تکبیر ثانی اشارت باین است و این هر دو شعبه فیض تشریع است که تفصیل و شرح
توحید فی العبادت است و این توحید اصل و منشا اسلام است پس در عقب او گفته شد لا اله الا
الله درجه سیوم تسخیر و تعبید نوع انسان است از روی ایجاد و ترتیب باتفاقات معاشی و معادی
تکبیر سیوم اشارت باوست چهارم تسخیر و تعبید است تمام عالم را بتصرف تام در ذوات و صفات
مجموعه مکونات تکبیر چهارم اشارت بآنست و این هر دو شعبه فیض تکوین است که مبدء و منشا
آن اظهار صفات کمالیه خود است لهذا در عقب آن و لله الحمد گفته شد و الله اعلم در عشر اخیره محرم

رساله فواید نماز

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد حضرت معبود و درود بر جناب محمود عباد و آل و اصحاب مقبول مسعود بنده رفیع الدین بسالکان طریقت و
واصلان حقیقت معروض میدارد که نماز عبادتی است جامع انواع عبادات بلکه جامع عبادات خلائق قیام نماز
اشجار و شمارات و رکوع نماز طیور و بهائم و سجود نماز حشرات سر بزمین و قعود نماز زمین و جبل و حرکت دوری نماز
کواکب و افلاک و طهارت و تسبیح نماز ارواح و ملائک و کلمه شهادت یک جزء است و تلاوت قرآن یک جزء و ذکر
یک جزء و دعا یک جزء و صرف آب جامه یک شعبه زکوة و توجه بکعبه یک شعبه حج و امساک از اکل و شرب یک شعبه
صوم و مدافعه شیطان و کسل و احادیث نفس شعبه جهاد و ادا نماز بحضور دل اعتباری دارد و علماء حضور
دل در وقت تحریمه بتصحیح نیت کافی داشته اند لیکن در حدیث شریف صحیح شده که نوشته نمیشود از نماز بنده
مگر آنچه بفهمیده بجا آورده باشد گاهی نوشته نمیشود مگر نصف یا ثلث یا ربع و خمس و سدس یا سبع یا ثمن یا

لتسبع یا عشر لهذا مستحب داشته اند که در هر رکن چندان توقف کند که بحظه حضور میسر شود و بنای نماز بر
موافقت زبان و جوارح و دل است و همچنانکه هر ذکر را نفسی است هر حرکت را اشارتی بیکی از احوال قلب
پس مراد از رفع یدین در تکبیره خدا را بزرگ دانستن و از غیر او دست بردار شدن و هر دو کون را در مقابل حق
پس پشت افگندن و از قیام دست بسته بسیم غلامان رو برو در خدمت استادن و مراد از قرأة فاتحه
بعد ثنا مناجات و عرض حاجت نمودن و در قرأت سوره باعانت اهدنا الصراط المستقیم کلام هدایت التیام
حق خواندن و القای الهی بتلقین ثابت گشتن و در رکوع از ملاحظه کمال عظمت و هیبت معبود کما
و از ملاحظه حیا بر خود بقصور در بندگی سرنگون کردن و کمر دوتا گردانیدن بلکه چون بندهٔ گنهکار سر را
فدای جان گردن خود پیش سیف حاضر ساختن و در سجود بملاحظهٔ کمال علو و خود را در نهایت پستی و
مقام نیستی خاک برابر ساختن و در مقام عذر تقصیرات جبهه سایی و بینی سائی نمودن یا بدن و قدمبوس
سر بپای محبوب نهادن و در قعود بعد فراغ در خدمت منتظر حکم نشستن و هدایا و تحف و صلوة و سلام
بر وسائط فیض فرستادن و در اشارت سبابه بعقد توحید ثابت ماندن و در سلام استقام در ملاقات
احباب بعد رجوع از سفر عالم غیبست که در محبوس ساختن چشم و گوش و زبان و حرکت از هر سمت و کشادن
دل و زبان برادای خدمت و ملاحظه از مذکور الوهیت پیش آمده بود بجا آوردن اما حضور دل در نماز و جه وارد
که بطریق ترقی از ادنی باعلی مرقوم میگردد اول آگاه بودن بارکان نماز در هر رکنی که باشد و اجناس
همان رکن باشد دوم بطریق اجمال خود را در حضور حق دانستن و حق سبحانه را مطلع و متوجه باحوال خود
فهمیدن سیوم در حرکت و سکون بر وصفی یعنی آن رکن را در آن حال اشارت با دست در نظر و حسب حال
ساختن چهارم همراه آن معنی تسبیحات و قرأت فهمیدن در مناجات و زاری کوشیدن و در مقام عتاب ترسیدن
و از مقام عنایت در خواستن و در مقام قصص و امثال عبرت گرفتن پنجم مصداق آن معانی را در عالم غیب
و شهادت و دنیا و آخرت بچشم دل مطالعه کردن و لذت و کیفیت آن مقام گرفتن و از جمالی بجمالی
سیر نظری نمودن اینست درجات مومنان از جهلا و علما ششم آنکه تحریمه را چون موت اختیاری قاطع علائق
دادم لذات فهمیده قدم همت در ملکوت نهاده تجلیات جزئیه بهره ور گردیده بمقتضای آداب حضور آنها

شهود ارکان و اذکار او را ساختن و این نماز اولیاست هفتم آنکه خود را بمقام علیین یا مقام عرش
رسانیده تجلیات کلیه پیوسته در مشاهده حضرت ربانیه که استوا بر عرش شان آن مرتبه است امر و نهی
بر خلائق جاری و قبله بودن ملائک و ارواح را و قضای حاجات عباد از پیشگاه او متعلق گشته
عکسها ظهور فیوض جلالی و جمالی آداب و ارکان بعمل آوردن این نماز ملائکه است هشتم با انوار اسمای
الهی و اخلاق ربانی که در کسوت این کلام معجز ظهور نموده متجلی گشته و سر با اسرار کنهاء غیب
و شهادت و دنیا و آخرت مشاهده کرده و اشارت قدرت حکمت را فهمیده با دای شکر آن
رکوع و سجود بجا آوردن این نماز عرفاست نهم خود را به برکت متابعت در صفوف ورثه
انبیا رسانیده بهمین دقائق و حقائق از راه کمال محرمیت و اختصاص خود را مخاطب
و مراد یافتن و این نماز انبیاست دهم بمقام فنای حقیقی پیوسته و از انانیت خود تهی گشته
بنماز الهی اندراج یافتن و نماز الهی این است که ازلیت و استغنای صرف با مقام تصرف
لحظه بلحظه در تقلبات قیام اوست و مرتبه توجه بعبادات از روی اطلاع شهودی و
ترتیب ایشان رکوع او و نزول در قلوب مدارک بنی آدم بسبب گوناگون اعتقادات
ایشان موافق اشاره انا عند ظن عبدی بی و انا عند المنکسرة قلوبهم سجود او
توجه بمجموع صفات مقتضیه ظهور عالم برعایة خلائق با نوع بشر با اهل اختصاص نمایند توجه زرگر
در وقت صنعت خود بزر اشتغال قبله اوست و این جهان که بسبب ظهور کمال ذات
از آن ذات مقدسه سمت ظهور یافته قبله اوست و قرار گرفتن در محشر برای حساب و جنت
و لقای اهل مقعد الصدق برای لقا و دیدار فرموده و سر زدن کلام بی نهایت و انجام از غایت بیچون
و جوش صفات کمالیه قراءة اوست و مضمون سلام قولا من رب الرحیم سر او فاتحه
بهم بشر لغه به مرحلین و مرحبین سلام او و بالاتر از این نماز در فهم این بی بضاعت
نیامده است و الله اعلم و صلی الله علی حبیبه و سلم

تمت بالخیر ۸۵۰۴

فہرست مفصلہ ذیل کے سوا کتب عربی و فارسی و اردو و ردِ ہنود و نصاریٰ و اوراد و وظائف و اعمال و مواعظ و طب و مولود وغیرہ مطبع احمدی دہلی سے مل سکتی ہیں

قول فیصل - در اثبات
تاریخ - اردو -
تبصرہ مبشرہ - رد
غیر مقلدین - اردو ۸ر
تنبیہ الصالحین - رد
غیر مقلدین - اردو ۱۲ر
براہین جہاد - جواب
سوال محمدان - اردو ۱ر
تفسیر الایصال - اردو ۱ر
فوائد القیامت - اردو
التحریر الثانی - مع رسالہ
زر بابیہ
جواب سوالات مولوی
عبد الحق لاہوری ۱ر
انتظام المساجد باخراج
اہل الفتن والمفاسد ۱ر
حافظ الہمم - رد مقلدین
تبصرہ
القرأۃ خلف الامام
مجموعہ لاہوری مسمی
بالاجابہ - اردو ۱۴ر
الرفع یدین امام
بہ جمعہ تشہید اردو ۲ر
النظام فی قسمۃ رد
خلف الامام
المبین - حصہ دوم اردو ۱۲ر
رد مقلدین
رسالہ صفت مسئلہ رجالی
اللہ صاحب مہاجر

بیت اللہ شریف -
مسائل اختلافی محفل ۱ر
میلاد شریف و فاتحہ
و عرس و سماع و نذر غیر اللہ ۸ر
وغیرہ وغیرہ
فتوے میلاد شریف ۱۲ر
وسیلۃ المعاد فی اثبات
محفل میلاد - ۱ر
گفتگو مع جمعہ اردو ۱ر
میزان الحق - رد غیر مقلدین
اردو -
معیار الحق - از مولوی ۱ر
نذیر حسین صاحب دہلوی
رد تقلید اردو - ۱ر

رد نصاریٰ

ترجمہ سلیمان افندی ۱ر
سورڈن - مؤلفہ مسٹر
گولیم -
تحقیق الاقاویل - فی
تاویل الاناجیل - اردو ۳ر
التعصب والمتعصب ۱۲ر
یہ ترجمہ اردو کتاب مسٹر
گولیم کا ہے ۲ر
آخرت کا پرکالہ -
بشارات محمدی - فی ۳ر
اثبات رسالہ احمدی اردو ۱۴ر
کتب متفرق قابل دید
مجموعہ ہدایۃ الاربعہ
اثبات قیام مولود و عرس وغیرہ

معلم التاریخ - مادہ تاریخ
نکالنے کے واسطے مفید
ہے -
علاج الامراض مطبوعہ مطبع
حکیم محمود خان صاحب مرحوم فارسی ۱ر
تاریخ بھوپال فارسی - ۱۰ر
ایضاً - اردو -
روضہ قرآن - اردو - در علم تجوید ۳ر
عمدۃ الاصول فی معمول حدیث
رسول - عربی - ۱ر
معدن الاعمال - حصہ دوم ۲ر
در تعویذات
منتخب شاہنامہ - فارسی
معتمد جبر و شرح - اردو ۱ر
چہار بیت یعنی قصہ چہار درویش
بزبان دری -
بوستان خیال - یعنی قائم نامہ
قاطع القاطع - یعنی رد
قاطع برہان فارسی
محرق قاطع برہان - از مرزا ۳ر
اسد اللہ خان غالب فارسی
دری کتاب - فارسی - یعنی
زبان دری کے لغات
تہذیب النحو - ۱ر
سراج ہدایۃ
فتوح الحرمین - در مناسک حج ۱۴ر
از مولانا جامی -
ابداع فی اثبات حرمۃ [illegible] ۹ر
نوق الرابح -

فتح الکلام فی کیفیۃ سقاط
الصلوٰۃ والصیام - ۱ر
مظہر الحق اردو - دیندار
بیچون و ستی نہایت مفید ہے ۲ر
توضیح الابجد - ۲ر
شرح دعائی سریانی - ۲ر
مجموعہ وظائف مع ترجمہ اردو ۳ر
ناصر الادیب بسماع الحبیب ۱۱ر
مسائل البرکات فی اسرار الصلوٰۃ ۲ر
نامہ حق اردو مع عقائد اہل ۱ر
سبیل الحرمین - اردو مسائل
حج نہایت مفید ضروری ہے ۷ر
فضائل عالم باعمل - ۱ر
فتوی صفا عربی فتوی حسینین ۱ر
فاتحۃ الحکمۃ اردو تفسیر سورہ
الحمد شریف قابل دید مطبوعہ ۸ر
تفسیر سورہ معارج - اردو ۲ر
نہایۃ الاسرار - شرح بوستان ۱۲ر
دستور المکتوبات فارسی مصطفیٰ ۱ر
منتہی العروض - ۴ر
عروض با قافیہ - نظامی ۳ر
رسالہ عروض - ۱ر
عروض سیفی ۱ر
بادہ عروض ۴ر
حدائق البلاغت - فارسی ۴ر
احسن العقیدہ نہایت
مفید کتاب - نظامی ۳ر
عقائد الاسلام - از مولوی
عبد الحق صاحب مصنف ۱۲ر
تفسیر حقانی -

[illegible]

کتب مفصلۂ ذیل از تصنیف حکیم امت مصطفویہ حضرت مولانا شاہ ولی اللہ صاحب و شاہ عبد الرحیم صاحب و شاہ عبد العزیز صاحب و شاہ رفیع الدین صاحب و شاہ اہل اللہ صاحب و شاہ محمد اسمٰعیل صاحب شہید و شاہ محمد اسحاق صاحب مہاجر بیت اللہ رحمہم اللہ علیہم اجمعین کے سوائے بھی ہر قسم کی کتابیں مطبع احمدی دہلی سے مل سکتی ہیں

از شاہ عبد الرحیم صاحبؒ

ارشاد رحیمیہ - در طریقہ حضرات نقشبندیہ مترجم ۳ر
انفاس رحیمیہ - المعروف بہ مکتوبات شاہ عبد الرحیمؒ ۳ر

از شاہ ولی اللہ صاحبؒ

الطاف القدس - در علم اصول تصوف - معہ ترجمہ اردو ۶ر
انصاف معہ ترجمہ اردو - اسمیں تقلید اور مجتہد کے اقسام کا بیان - اور تقلید شخصی کا دو صدی کے بعد وجوب ہونا ثابت کیا ہے ۷ر
انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ مترجم قابل دید - ۱۰ر
در الثمین - معہ ترجمہ اردو ۱ر
تاویل الاحادیث - معہ ترجمہ اردو - ۶ر
چہل حدیث - معہ شرح منظوم اردو - الموسوم بہ تسخیہ ۱ر
سرور المحزون - ۵

شرح رباعیتین فارسی ۲ر
عقد الجید - معہ ترجمہ اردو در بیان سبب اختلاف صحابہ و ائمہ - ۷ر
فوز الکبیر معہ فتح الخبیر عربی و فارسی - اصول تفسیر ۵ر
قوائد العلوم - معہ ترجمہ اردو ۱ر
فیوض الحرمین - معہ ترجمہ اردو - ۸ر
قصیدہ اطیب النغم فی مدح سید العرب والعجم عربی معہ شرح فارسی و قصیدہ بائیہ و قصیدہ تائیہ و قصیدہ لامیہ وغیرہ ۳ر
کلیات طیبات ۱۲ر
القول الجمیل معہ ترجمہ اردو ۵ر
مسوی معہ مصفی شرح موطا ۷
مکتوب المعارف - ۲ر
سطعات - معہ رسالہ جزء اللطیف فارسی - اس کتاب میں ظاہر ہم آہنگی کا بیان ہے اور شاہ صاحبؒ نے اپنے حالات مختصر بطور سوانح عمری لکھے ہیں - ۲ر

مجموعہ ارشاد داؤد والتراجم البخاری وفیہا عجب حفظ للناظرین - ۱۳ر
رسائل خمسہ فارسی معہ انسان العین فی مشائخ الحرمین وغیرہ ۴ر
مجموعہ حسن العقیدہ مترجم ۱ر
مجموعہ خمسہ رسائل اصول اردو - عجالہ نافعہ ارشاد وغیرہ ۳ر
ہوامع شرح حزب البحر فارسی ۴ر
الضا - اردو ۴ر
وصیت نامہ مترجم - ۱ر

از شاہ اہل اللہ رحمۃ اللہ علیہ

چار باب - فارسی معہ نصائح و وظائف وغیرہ ۲ر
الضا - اردو ۴ر

از شاہ عبد العزیز صاحبؒ

بستان المحدثین - فارسی ۶ر
تفسیر عزیزی - فارسی - سورہ بقرہ ۱۲ر
تفسیر عزیزی - فارسی - پارہ عم ۱۲ر
تفسیر عزیزی - فارسی - پارہ تبارک الذی - ۱۴ر
تحفہ اثنا عشریہ - فارسی ۴ر
رسالہ فیض عام - فارسی ۱۲ر
سر الجلیل فی مسئلۃ التفضیل ۱ر

سر الشہادتین مترجم ۱
عجالہ نافعہ - اصول حدیث فارسی -
کمالات عزیزی - معہ تجربات عزیزی - ۱
مجموعہ فتاوی شاہ عبد العزیز صاحب رحمۃ اللہ علیہ ۴
مجموعہ خمسہ رسائل فارسی قابل دید ۴

از مولانا شاہ محمد اسمٰعیل صاحب شہید

تنویر العینین معہ ترجمہ اردو - تقویۃ الایمان - اردو ۴
صراط المستقیم - فارسی ۴
مثنوی سلک نور فارسی ۱
ایضاح الحق معہ ترجمہ اردو

از شاہ محمد اسحاق صاحب

مسائل اربعین - اور اسکا ترجمہ اردو در رفاہ المسلمین ۴
مسائل اربعین - فارسی ۱
مائۃ مسائل - فارسی
رسائل تسعہ از حضرت مولانا شاہ رفیع الدین محدث دہلوی -

المشتہر

سید عبد الغنی جعفری کلیمی - و سید رؤف الدین احمد خلف مولانا سید ظہیر الدین عرف سید احمد دہلوی دامت برکاتہ مہتمم کوٹھی کتب و مطبع احمدی واقع عقب کلان محل دہلی